

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی و سوم، بهار و تابستان ۱۴۰۲: ۲۲۳-۲۵۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۱۹

نوع مقاله: پژوهشی

## کلان‌الگوهای حکمرانی در ایران معاصر؛ عبور از حکمرانی پادشاهی به نوآیین حکمرانی بر پایه فنون رؤیت‌پذیری و کنترلی (از عباس‌میرزا تا امیرکبیر)

هادی کشاورز\*

### چکیده

ترسیم وضعیت الگوی حکمرانی و نسبت آن با زیست در ایران قبل از جنگ‌های ایران و روس و مسیر بعد از آن، از دو کلان‌الگوی حکمرانی و از دو عقلانیت که در شیوه، گستره و ابژه اعمال قدرت متفاوتند، حکایت دارد. برای تبیین این دو الگو، تلاش شده است تا با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و به کمک اسناد، فرآیند حکمرانی را از زاویه پرسش «چگونه حکومت کردن» در چارچوب حکومت‌مندی فوکو بررسی و نسبت زیست و سیاست و شکل‌گیری عقلانیت جدید حکمرانی در ایران را دنبال کنیم. بر این اساس این پژوهش بر مبنای پرسش «تکوین و استقرار سازوکارها و فنون جدید حکمرانی در ایران پس از جنگ‌های ایران و روسیه، چگونه و در چه فرایندی صورت گرفت و چه تأثیری بر نسبت زیست و سیاست و شکل‌گیری صورت‌بندی نوآیین حکمرانی در ایران داشته است؟» در پی اثبات این است که «با آگاهی از ناتوانی حکمرانی مبتنی بر آیین پادشاهی، اصلاح‌گران با ایجاد فنون و نهادهای جدید، به مرور جامعه را در معرض دید قدرت قرار داده، با کنترل و هدایت جمعیت، نوآیین حکمرانی را بنا نهادند». بر این اساس در یک کلیت، از جنگ‌های ایران و روس، دو استراتژی در اداره قلمرو قابل شناسایی است؛ استراتژی سنت قدمایی پادشاهی بر پایه



تکلیف‌گرایی الهی - سیاسی و استراتژی نوآیین حکمرانی بر پایه فنون جدید که هر کدام با توجه به شیوه اعمال قدرت، گستره اعمال قدرت و ابژه کنترل دو صورت‌بندی متفاوت از پیوند زیست و سیاست را برجای گذاشته‌اند.

**واژه‌های کلیدی:** بدن، رؤیت‌پذیری، کنترل، عباس میرزا، امیرکبیر.

## مقدمه

وضعیت عمومی و ویژگی‌هایی زیستی در همه جوامع در زمان‌های مختلف - که در بطن خود ارتباط با نوع خاصی از نحوه اداره سرزمین را بازگو می‌کنند - از فرم‌های متفاوتی از نسبت حکومت و جامعه خبر می‌دهند. نسبت‌ها و روابطی که با توجه به متغیرهای اثرگذار و درون‌ماندگار آن در هر دوره، آیین‌های حکمرانی گوناگونی را برمی‌سازند که از نظر سه مؤلفه شیوه اعمال قدرت، ابژه قدرت و گستره اعمال قدرت، متفاوت از هم هستند.

در همین راستا، با توجه به ویژگی‌های زیستی و نسبت آنها با فنون حکمرانی در جامعه ایرانی در دوره‌های مختلف نیز می‌توان از آیین‌های حکمرانی خرد و کلانی صحبت کرد که با شیوه‌های متفاوت اعمال قدرت، ابژه مورد هدف قدرت و گستره اعمال قدرت، سازه‌های متفاوتی از عقلانیت حکمرانی را به وجود آورده‌اند. سازه‌هایی که در دوره معاصر با مداخله متغیرها و مفاهیم جدید حول محور «لزوم تحول در شیوه حکمرانی» از دو کلان‌الگو و آیین حکومت کردن حکایت دارد.

نخست، کلان‌الگو و آیین حکمرانی پادشاهی که تا زمان جنگ بین ایران و روس - در دایره‌ای بیرون از تحولات و مراودات جهانی - با بدیلی در حکمرانی مواجه نشده بود و با پشتوانه تاریخی - الهیاتی به همت پاسبانان آیین قدمایی به حیات خود ادامه می‌داد. اما با آگاهی ناشی شده از شکست ایرانیان از روس‌ها، دایره سنت قدمایی هدایت و کنترل جامعه و تنظیم‌کننده زیست ایرانی با پرسش‌های جدی روبه‌رو شد؛ پرسش‌هایی که ضمن آنکه روند آیین پادشاهی را گند می‌ساخت، با فراهم کردن مقدمه استفاده از نهادهای جدید، اداره جامعه را با مسیری نوآیین روبه‌رو کرد. به عبارتی از این زمان، پرسش از نحوه حکومت کردن به همراه تزریق ایده‌های جدید، مسیر اداره جامعه و تنظیم زیست را با دو استراتژی متفاوت آیین پادشاهی و آیین مدرن حکمرانی مواجه کرد.

دوم، نوآیین حکمرانی بر پایه قاعده‌ای نو و به واسطه استفاده از فنون نوین، دوره جدید را به مهم‌ترین دوره در تحول حکمرانی بدل کرد. این تحولات که از طریق توجه به ابژه رؤیت‌شده قابل نظارت و کنترل، تغییر در آیین سفت و سخت پادشاهی و سمت‌گیری به سوی نحوه بهتر اداره کردن در ایران ممکن شد، مجموعه‌ای از تغییرات هم‌پیوند زیستی - سیاسی چون بهبود راه‌های ارتباطی، بهبود وضعیت تحصیل و تأسیس

مدارس، بهبود وضعیت بهداشت و تأسیس درمانگاه‌ها، تشکیل ارتش منظم و دائمی، بهبود وضعیت اداری با تأسیس نهادهای سیاسی و اداری جدید، شناسایی مرزها و لزوم تمایز بین اتباع بیگانه و خودی و موارد متعدد دیگر را رقم زد. این شبکه در حال ظهور، مجموعه فنونی برای اعمال عقلانی‌تر قدرت بودند که توانستند بدن ثبت‌شده را با مقیاسی وسیع‌تر از گذشته، تبدیل به ابژه اعمال قدرت کنند.

به هر حال این تحول را باید به صورت فرآیندی دید که به مرور برخی قواعد حکمرانی پادشاهی را معلق، کند و حتی ناپدید ساخت و اداره جامعه را بر پایه قاعده نوین و فنون جدید قائم کرد. این همان نقطه‌ی گسستی است که می‌توان آن را پرتوی جدید در مطالعه تاریخ این سده دید. از همین زاویه تلاش می‌شود این مسئله تغییر در عقلانیت و رؤیت‌پذیری همگام با آن را که داغ کنترل‌مندی، نظارت‌پذیری و بهره‌وری را بر بدن جامعه حک کرده، در اسناد دوره مدنظر شناسایی و نشان داده شود که چگونه شیوه‌های نوین حکمرانی در یک فرآیند، فرد و جمعیت را از یک تعداد محدود به گستره وسیعی به ابژه اعمال قدرت تبدیل کرده است.

این پژوهش در نظر دارد تا رابطه میان بدن و قدرت بر اساس نهادهای نوین حکمرانی را که از اواخر سده نوزدهم در ایران به مرور در حال شکل‌گیری بود، بررسی کند و نشان دهد که شکل‌گیری بحران در زمینه حکمرانی و شیوه اعمال قدرت نزد نخبگان، چه تحولاتی را در فنون حکمرانی به وجود آورد؟ با رؤیت‌پذیر شدن جمعیت در قالب نهادهای جدید، چه امکان‌هایی پیش روی حکومت قرار گرفت؟ و چگونه جمعیت هدف قوانین و فنون جدید حکمرانی قرار گرفت؟

### پیشینه پژوهش

درباره حکمرانی در ایران، مقاله‌ها، کتاب‌ها و پایان‌نامه‌های متعددی انتشار یافته و هر نویسنده‌ای از زاویه‌ای سعی در بررسی این موضوع داشته است. اما از آنجایی که این مقاله به بررسی اهمیت «چگونه حکومت کردن، فنون و عقلانیت حکمرانی، نحوه رؤیت‌پذیری و مسئله شدن بدن، کنترل و هدایت جمعیت توسط حکومت همگام با تأسیس نهادهای نوین در ایران» می‌پردازد، با نگاه‌های دیگر تفاوت داشته، سعی در نشان دادن گسست در شیوه اعمال قدرت، مقیاس و ابژه کنترل با همگامی گردآوری و

ثبت اطلاعات از طریق فنون دقیق‌تر، عقلانی‌تر و آگاهانه‌تر به وسیله حکومت در جامعه با توجه به مفهوم حکومت‌مندی را دارد.

بنابراین آنچه نوشته پیش رو را از پژوهش‌های دیگر متمایز می‌کند، محوریت اهمیت «چگونه حکومت کردن و همگامی مسئله شدن شیوه اعمال قدرت و رؤیت‌پذیری جامعه» برای حکومت در قالب آیین نوین حکمرانی با به‌کارگیری فنون جدید -مطالعه موردی ایران از دوره عباس میرزا تا اوایل دوره ناصری- است. با این نگاه، پرداختن به پژوهش‌ها و کارهای انجام‌شده نزدیک به این مقاله، به‌ویژه درباره تاریخ ایران بر پایه نگاهی فوکویبی، اهمیت خاص خود را دارد که در ادامه به آنها اشاره می‌کنیم.

«زیست سیاست ایرانی: تبارشناسی بخشی از حقیقت جاری در زندگی» نوشته امیر مقدور مشهود (۱۳۹۶)، کتابی است که بر مبنای حکومت‌مندی به دنبال تأیید این فرضیه است که منظومه‌ای از عوامل عینی (فقدان توانایی برقراری نظم پایدار، بافت جمعیتی، غیر درون‌باشی ساختار دولت- ملت و مناسبات محیطی و بین‌المللی) و عوامل ذهنی (فرهنگ سیاسی، اقتدار سنت، ناتوانی دولت در تکیه بر مبانی مورد وثوق مشروعیت)، عمده چالش‌های سیاست‌های زیستی در ایرانند که بخشی از روند شکل‌گیری آیین‌های جدید حکمرانی در ایران را رقم می‌زند. در همین راستا، نویسنده با به‌کارگیری مفهوم «زیست سیاست» به عنوان فن حکمرانی در جامعه مدرن، به دنبال اثبات این ادعاست که مواجهه ایران با غرب -به‌ویژه از دوره ناصری که تحولات عمیقی در اندیشه و عمل نخبگان و حکمرانان در موضوعات مختلف صورت داد و این تحولات را به نقطه کلیدی در دولت‌سازی بدل ساخت- منجر به این شد که در نهایت «شناخت فرد از دوره رضاشاه به بعد، مبنای حکمرانی» قرار گیرد. این مبنایی برای شکل‌گیری دولت مدرن در ایران می‌شود که با روش‌هایی چون یکسان‌سازی زبان، همسان‌سازی لباس و پوشش، شبکه بهداشت، ایجاد ارتش منظم و... به دنبال ترتیب و تنظیم زندگی افراد است.

«قانون و زیست سیاست در عصر رضاشاه» به قلم طاهر خدیو (۱۳۹۲)، نوشته دیگری است که مسئله اصلی‌اش، بررسی نسبت میان قانون و استثنا و جست‌وجوی پیوندهای احتمالی میان نظریه قانون و ظهور رضاشاه در ایران جدید است. نویسنده با بررسی تحولات بعد از جنگ‌های ایران و روس، با اعتقاد به پیوند عمیق و درونی میان دولت

رضاشاه و نظریه قانون، تحول در الگوی حکمرانی را حلقه مفقوده‌ای در بررسی این دوره تاریخی می‌داند که نظریه قانون را به دیکتاتوری پیوند می‌زند. از نظر خدیو، از آنجایی که مواجهه با اندیشه غربی جز اخلال، اثر دیگری در زمان و تاریخ محلی ایران برجا ننهاده، منجر به این شد که نزد بسیاری از روشن‌فکران و نخبگان ایرانی، وانهادن الگوی حکمرانی رایج ایرانی و مسئله درک و اخذ آیین حکمرانی غربی به ضرورتی اساسی تبدیل شود. در چنین شرایطی، نظریه قانون در حکم تمهیدی حقوقی برای تحول در الگوی حکمرانی و ارتقای کیفیت حیات به سکه رایج تبدیل شد. از نظر او، ایران در دوره قبل از مواجهه با غرب، واجد سنت‌های سیاسی خاص خود بود که مطابق آن، کلام فرمانروا در حکم قانون بود و او چون سایه خداوند روی زمین بود، هیچ هرج‌ومرجی بر قدرتش متصور نبود. اما در عمل برای این اعمال قدرت بی‌حدومرز، فرمانروایان دچار مشکلاتی از قبیل عدم دسترسی فوری به تمامی نقاط محلی بودند که در نهایت قدرت آنها را محدود می‌کرد. اما جنگ‌های ایران و روس، ایرانیان را با ایده پیشرفت مواجه کرد؛ مفهومی ناشناخته که منجر به ظهور نوشته‌های جدیدی برای برون‌رفت از عقب‌ماندگی یافتن راهی برای پیشرفت شد که عموماً به ایجاد طرحی جدید در حکومت کردن منتهی می‌شد که نتیجه آن، حکومت قانون و مشروطه بود.

«زیست درون ماندگار» از دیگر مفاهیم برگرفته از دستگاه فکری فوکو در بررسی تحولات حکمرانی معاصر است که میثم قهرمانی (۱۳۹۸) در پژوهش «حکومت‌مندی فقه مشروطه و پارادوکس دین و دولت ملی» آن را بررسی کرده است. در این رساله، پژوهشگر تلاش کرده است تا فهم فقه مشروطه و پارادوکس استعلایی و معرفتی آن، یعنی «پارادوکس دین و دولت ملی» را بر اساس رویکرد درون‌ماندگار<sup>۱</sup> نشان دهد. با این هدف، پرسش «چگونه می‌توان بر اساس الگوی مفهومی زیست درون‌ماندگار، دلیل تبدیل نشدن فقه مشروطه به عقلانیت حکومت در ایران معاصر را توضیح داد؟» را دنبال می‌کند که پاسخ آن در این فرضیه نهفته است: دلیل اینکه فقه مشروطه‌خواه نتوانست به عقلانیت حکومت در دوره خود تبدیل شود، نه در عدم توانایی‌اش در ایجاد نظریه‌ای منسجم درباره ملیت و قانون موضوعه، بلکه به دلیل دامنه کم هدایت «نسبت‌های خود با

خود»، رفتار انسان و در یک کلام حکومت‌مندی است.

رضا نجف‌زاده (۱۴۰۱)، مؤلف کتاب «تجدد رمانتیک و علوم شاهی» نیز یکی از علاقه‌مندان به این حوزه است که در این اثر خود با استفاده از مفاهیم فوکویی تلاش دارد تا تحولات ایران را از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۵۷ بر اساس مفهوم درون‌زا بودن زیست‌سیاست ایرانی تحلیل کند. ایده اصلی نویسنده این است که «تجدد و زیست‌قدرت ایرانی، منشأ خارجی ندارد، بلکه عنصری درون‌زاست». بر این اساس مؤلف، داستان کتاب را داستان فرادستان حوزه قدرت و فرودستان حوزه دانش می‌داند. از این‌رو معتقد است که در تاریخ مورد نظر با شبکه ریزومی نیروهای سیاسی و رژیم‌های دانایی سروکار داریم و مسئله، نوعی دیالکتیک چندوجهی است. نجف‌زاده عناصر مشترک تجدد‌های رمانتیک‌های ایرانی را انحطاط‌اندیشی، عقل‌باوری عاطفه‌بنیاد، عطف توجه به سنت، تأکید بر تاریخ و برخورداری از ذهنیت تراژیک و برخورداری انواع تجدد‌های این بازه شامل تجدد رمانتیک شاهنشاهی، تجدد رمانتیک سرخ انقلابی، تجدد رمانتیک اسلام‌گرایانه و تجدد رمانتیک انتقادی از عناصر یادشده برمی‌شمرد و اشاره می‌کند که تمرکز این کتاب بر تجدد رمانتیک شاهنشاهانه است که میان پارادوکس حقوق سلطنت و حقوق ملت در جریان است. هر کدام از این تجدد‌ها، ویژگی‌های اختصاصی دارند، اما ویژگی‌های اصلی تجدد شاهی، خود شاه و نژاد است. بر این اساس این کتاب شامل تحلیل رژیم‌های دانایی تا دوره پهلوی و نسبت دیالکتیکی آنها با نظام قدرت و حکمرانی در قالب نهادهای پژوهشی است که در واقع رابطه نهادهای پژوهشی، علم و سیاست و پژوهشگران با نهاد قدرت در دوران جدید را بررسی می‌کند.

محمدعلی اکبری در کتاب «تبارشناسی هویت جدید ایرانی: عصر قاجار و پهلوی اول» نیز با شیوه‌تبارشناسی فوکویی درصدد تبیین بخشی از تحولات ایران در دوره تاریخی معاصر بر مبنای مسئله هویت است که آن را در چارچوب مسئله تشکیل دولت-ملت در ایران قرار می‌دهد و زمینه‌های روشن‌فکرانه آن و اقدامات دولتی در این زمینه را مرور می‌کند. نکته مهم کتاب او آن است که به گفتمان‌های روشن‌فکری بسنده نمی‌کند و اجرای این سیاست‌ها و نحوه و رویه آنها را هم مدنظر قرار می‌دهد. هرچند این رویکرد، بخش اندکی از کتاب او را شامل می‌شود.

نوشته بعدی که به یکی دیگر از مفاهیم فوکو برای تحلیل می‌پردازد، عبارت است از «نسبت رؤیت‌پذیری با قدرت در اندیشه فوکو». نویسنده با تأکید بر رؤیت‌پذیری به عنوان یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری علوم و همچنین یکی از فناوری‌های قدرت سعی دارد تا تصویری از نسبت رؤیت‌پذیری با قدرت در اندیشه فوکو را نشان دهد. بر این اساس وی نشان می‌دهد که قدرت از یکسو، پدیدآورنده رؤیت‌پذیری‌هاست و از دیگر سو، رؤیت‌پذیری‌ها هستند که امکان شناخت قدرت را فراهم می‌آورند. این مقاله تنها بعدی نظری دارد و امکان رؤیت‌پذیر شدن و نسبت آن با قدرت را نشان می‌دهد و به مسائل جامعه ایران و مطابقت با وضعیت ایران نمی‌پردازد.

بر این اساس مجموع تحقیق‌ها و نوشته‌های ارائه‌شده و به طبع رسیده درباره رویکرد حکومت‌مندی و تبارشناسانه فوکو در زمینه تاریخ ایران یا موردها و پدیده‌هایی از تاریخ ایران ضمن اینکه به طور عام از دوره عباس‌میرزا به این‌سو را شامل می‌شوند و مداخله‌های حکومت را برای هدایت بیرونی و کنترل مبنا قرار می‌دهند، در زاویه ورود با هم متفاوتند که در صفحه‌های گذشته به برخی از آنها اشاره شد. اما از نظر نویسنده، این موارد به اندازه کافی لایه‌کاوی تاریخی، به‌ویژه بر پایه اسناد را ندارند و امکان آنچه در بررسی گسست‌ها و تغییرات مهم است، یعنی غالب شدن تفکر چگونه حکومت کردن و مسئله شدن فرد، جمعیت و نحوه اداره و هدایت آنها را نمایان نمی‌سازد. بنابراین توجه به فنون حکمرانی و نشان دادن تغییرات در شیوه اعمال قدرت، ابژه و مقیاس کنترل توسط حکومت می‌تواند راهگشای تاریخ‌نگاری جدید برای این دوره باشد.

### چارچوب تحلیل

آنچه در مسیر پاسخ به پرسش بالا و مسئله مدنظر می‌تواند کمک‌کننده باشد، استفاده از گستره معنایی مورد نظر فوکو و پرداختن به مفهوم حکومت‌مندی از زاویه پرسش «چگونه حکومت کردن» در منظومه فکری اوست؛ زیرا به نظر می‌رسد که منظومه فکری و معنای حکمرانی مدنظر فوکو که در پیوند با مفاهیم اساسی چون انضباط، بهنجارسازی، زیست‌سیاست و غیره شکل گرفته است، زمانی بهتر قابل درک می‌شود که آن را در بطن پرسش «چگونه حکومت کردن» مدنظر قرار دهیم.



در حقیقت فوکو با توجه به همین پرسش، به روشنی از گسترهٔ مقولهٔ حکومت‌مندی سخن می‌گوید و معتقد است که «منظور من از حکومت‌مندی، سه چیز است. نخست، مجموعه‌ای از نهادها، روش‌های تحلیل، تأملات و محاسبه‌ها و تاکتیک‌هایی که اعمال این شکل کاملاً خاص و هرچند پیچیده قدرت را امکان‌پذیر می‌کنند؛ قدرتی که آماج اصلی‌اش جمعیت، شکل اصلی‌اش دانشش اقتصاد سیاسی و ابزار اصلی‌اش تکنیکی‌اش دستگاه نظارتی است. دوم، گرایش و خط‌نیروی که بی‌وقفه از دیرباز و در سرتاسر غرب منجر شد به تفوق آن نوع قدرتی که می‌توان آن را «حکومت» نامید. تفوق بر انواع دیگر قدرت، یعنی حاکمیت و انضباط که از یکسو منجر شد به تکوین و توسعهٔ سلسله‌کاملی از دستگاه‌های خاص حکومت و از سوی دیگر به توسعهٔ سلسله‌کاملی از دانش‌ها. سوم، منظور من از حکومت‌مندی، فرایند یا به عبارت بهتر، نتیجهٔ فرایندی است که از رهگذر آن دولت عدالت قرون وسطا که در سده پانزدهم و شانزدهم به دولت اداری بدل شده بود، به تدریج «حکومت‌مند» شد» (فوکو، ۱۳۹۱: ۲۶۱).

این تعاریف یعنی آنکه وی از «حکومت‌مندی»، روش‌هایی را مراد می‌کند و تغییراتی را رهگیری می‌کند که ویژگی اصلی آن، شکلی از نظارت است که اقدامات دولت بر شهروندان، ثروت آنها، مصیبت‌هایشان، رفتار، آداب و رسوم و عاداتشان اعمال می‌کند. از این‌رو حکومت‌مندی با جمعیت در تمامیت آن روبه‌رو است و تلاش می‌کند تا شرایط بهبود وضعیت آنها، افزایش طول عمر، ثروت و سلامت آنها را فراهم نماید. به نظر او، چنین طرحی، شاخصه دولت‌های مدرن است (خالقی، ۱۳۸۵: ۳۳۱). همچنین مقولهٔ فوکویی حکومت‌مندی، شناختی از سازوکار تخصیص، تمرکز و اعمال قدرت به دست می‌دهد؛ یعنی اینکه در جوامع مختلف، قدرت چگونه عمل می‌کند. بنابراین فوکو در درس‌گفتار «حکومت‌مندی» با بررسی رابطهٔ حاکم و اتباع و نحوهٔ اطاعت و کنترل اتباع به این سؤال می‌پردازد که «چگونه، توسط چه کسی، تا چه حدی، برای چه اهدافی و با چه روش‌هایی بر ما حکومت می‌شود؟» (فوکو، ۱۳۸۹: ۲۳۷).

در پاسخ به این سؤال، وارد مبحث «فنون حکومت کردن» می‌شود و آن را در نسبت دو هم‌پیوند حاکم/اتباع فعال می‌کند. فنون حکمرانی که قالب کنترل، نظارت و هدایت برای بهره‌وری از افراد فعال می‌شود، در مکان‌های خاصی مانند خانواده، ارتش، بیمارستان یا

مدرسه پدیدار می‌شوند که رفتار فردی را شکل داده، به‌عنوان شبکه‌ای برای ادراک و ارزیابی چیزها عمل می‌کنند. از این طریق، روابط انسان‌ها با یکدیگر و با محیطشان، به‌عنوان دغدغه دولت بررسی می‌شود و عقلانیت سیاسی مدرن را از طریق انضباطها، بهنجارسازی و زیست‌سیاست تعریف می‌کند. ادغام دغدغه‌های دولت با زندگی فردی، دولت مدرن را تبدیل به یک ماشین فردیت‌سازی و کلیت‌سازی می‌کند که هم قدرت دولت و هم ظرفیت‌های فردی را افزایش می‌دهد (ر.ک: فوکو، ۱۳۹۰).

بنابراین از منظر فوکو، برای آنکه استراتژی‌های قدرت بتوانند نقش خود را در مطیع گرداندن ایزه‌های مطلوبشان به خوبی ایفا کنند، به جای مرگ از زندگی و بدن‌های رام و به جای بدن‌هایی فروریخته و کژریخت، از بدن‌هایی سالم و نیرومند سخن گوید، باید به شیوه‌ها و روش‌هایی از اعمال قدرت متوسل شد که بتواند در راستای هدف جدید قدرت (جمعیت)، بیشترین بهره‌وری را داشته باشد.

بر این اساس از نظر فوکو، پیدایش مسئله حکمرانی از سده هفدهم، ارتباط نزدیکی با پرسش چگونگی حکمرانی و از قبل آن، مسئله بدن (فرد و جمعیت)، دانش‌هایی چون علم آمار و دگرگونی در ادبیات چگونه حکومت کردن دارد و این مسئله جدید، دارای فرآیندی است که در آن علم و فنون حکومت و بدن به یکدیگر پیوند خورده و شیوه و گستره اعمال قدرت، یکی از مؤلفه‌های عمده فناوری نوین حکومت می‌گردد. در نتیجه اقداماتی برای تقویت نیروی حیاتی، ارتقای سلامت و افزایش آموزش و ثروت ابداع و اجرا شد. از این زمان به بعد حکومت، نه متوجه قدرت حاکم یا پادشاه، بلکه متوجه اوضاع و شرایط جمعیت گردیده، اهمیت ظهور جمعیت و تحولات مربوط به آن سبب شکل‌گیری شکل‌هایی عقلانی از کنترل جمعیت می‌شود.

### جنگ‌های ایران و روس، نقطه گسست از سنت قدمایی اداره جامعه

با پایان دوره زندیه و آغاز سلطنت قاجارها، به دلایلی چون ناآگاهی خبگان و عامه مردم از تحولات جهانی، تداوم حکمرانی بر مبنای تمایلات شخصی و ایلی، درگیری‌های درونی بر سر کسب قدرت، مشغولیت ارتش به جنگ‌های مرزی و عزل و نصب‌های دفعی با محوریت شاه: ۱- هنوز شیوه‌های جدید اداره قلمرو (سرزمین) جدی نشده بود. ۲- بدن (در مقام نوع یا گونه) هدف و مسئله حکمرانی نبود و ۳- نظام قاعده‌مندسازی و

نهادهای مدرن به‌منظور ثبت و رؤیت بدن برای اعمال عقلانی‌تر قدرت و کنترل و بهره‌وری از آن، جایگاهی نداشت. اما نحوه شکست از تزارهای روسی و از دست دادن مرزهای شمالی طی دو معاهده گلستان و ترکمنچای، برخی نخبگان را درگیر پرسش‌هایی چون: چه عواملی باعث چنین سرنوشتی برای ایران شد؟ چرا ما عقب مانده‌ایم؟ آیا پایبندی به بساط کهنه برای پیشبرد امور جاری و آینده‌ای بهتر کافی است؟ بستر و ابزار عبور از این وضعیت کدامند؟ و... کرد که در پاسخ به این پرسش‌ها، نه می‌توانستند پایبندی وثیقی به شیوه حکمرانی پادشاهی (سنت اداره قدمایی) داشته باشند و نه می‌توانستند نسبت به اوضاع بیرونی و علل پیشرفت‌های تمدن جدید غرب بی‌تفاوت باشند. پرسش‌هایی که سرانجام منجر به این شد که چرخ‌دنده‌های جدیدی در سازوکار حکومت کردن به‌راه افتد و باعث توزیع جدید قدرت و تغییر نسبت بین قدرت-زیست گردید.

چنان‌که رستم‌الحکما در رساله «احکام و اشعار»<sup>(۱)</sup> -که تقریباً یک‌سال پس از عهدنامه ترکمنچای به نگارش درآمده و کلیت آن گویای فضای خلا، پریشانی، سردرگمی و تلاشی برای یافتن راه‌حل به‌منظور برون‌رفت از این وضعیت در میان نخبگان بود- با پی بردن به مسئله در قالب گفت‌وگویی فرضی بین خاقان (فتحعلی‌شاه) و دولتخواه او، راه‌حل را با توجه به این پرسش بنیادین خاقان از دولتخواه که «ای دولتخواه خیراندیش، چه مصیبت و بلایی از جانب دشمنان این سرزمین بر ما فرود آمد که امیدها به یأس و پیروزی‌ها به شکست مبدل گشت؟ علت چه چیز است؟ بیان نما» (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۲۷)، اینگونه بیان می‌کند که «آیین سلطنت و جهان‌داری و رسوم ریاست و شهریاری در این زمان مانند کیمیا گردیده، پس اقتضای حکمت آن است که [پادشاه] موافق رسوم و آیین سلاطین پیش رفتار نمایند؛ زیرا که رسوم و آیین سلاطین پیشین از موضوعات حکما می‌باشد» (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۵، ج ۱: ۲۷۷).

اما تداوم این پرسش در ذهن نخبگان باعث شد که آنها برعکس رستم‌الحکما، علت بنیادین شکست‌ها، مصیبت‌ها و ناکامی‌ها را در «شیوه حکمرانی بر پایه فرامین سلطنت» (آیین حکمرانی سنتی) معرفی کنند و همچنین برعکس اندرزنامه‌نویسان سنت‌کیش معتقد به احیای شیوه‌های پادشاهان موفق در تاریخ، راه‌حل را در ایجاد سازوکارها، فنون و نهادهای جدید برای اداره بهتر ببینند. همین جدل‌ها منجر به ایجاد ادبیاتی حول

پرسش «چگونه حکومت کردن» در میان نخبگان شد. محور شونده‌ای که در حقیقت مبنایی شد که به مرور در تاروپود اندیشه‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و جامعه جان گرفت و آیین شاهی و قاعده‌مندی بر مبنای آن را به چالش کشید.

به هر ترتیب متناسب با سرافکنندگی ملی، خلأ و ناامیدی جامعه پس از شکست از ارتش تزاری و پرسش از نحوه حکومت کردن، شکاف بر دیوار قلعه حکمرانی پادشاهی افتاد و منجر به این شد که از یکسو، نقد بر شیوه «حکومت‌داری و مملکت‌پیرایی» بدین شکل که تاکنون بوده است، شکل بگیرد و از سوی دیگر، به دنبال راهکارهای برون‌رفت از وضعیت فعلی و بقای قدرت در آینده، اصلاحاتی در حکمرانی به شیوه جدید صورت گیرد. این مسیر در حال شکل‌گیری، مسلماً قاعده و ویژگی‌های آیین حکمرانی پادشاهی را به عنوان استراتژی حکمرانی قدمایی مورد هدف قرار داد.

### قاعده آیین پادشاهی و ویژگی‌های آن در تنظیم نسبت زیست و سیاست

سنت دیرینه حکمرانی پادشاهی بر شالوده تفسیری الهی-سیاسی که مترادف با لزوم اطاعت همگان از سلطان بود، نسبت زیست و حکومت در ایران را صورت‌بندی می‌کرد؛ یعنی پادشاهی که «پرتوی است از انوار الوهیت و جزوی از اجزای نبوت... کردارشان حجت و گفتارشان بینه است» (تحفه عباسی به نقل از: زرگری‌نژاد، ۱۳۹۵، ج ۱: ۱۵۷)، با غیبت امام عصر<sup>(عج)</sup> به عنوان جانشین و سایه خدا روی زمین (ظل‌الله) برای هدایت خلق در جهت رستگاری منصوب شده و اطاعت همگان از دستورات او واجب است. چنین تفسیری، دایره‌ای فراخ از تکلیف‌گرایی را شکل می‌داد که هم شاه و هم اتباع را احاطه می‌کرد و شاه‌بیت قاعده‌مندساز آن، وجوب اطاعت رعیت از سلطان بود: «از جانب خدا، سلاطین و ملوک خلفای در ارض و اطاعتشان در عالمیان فرض است» (قانون السلطنه به نقل از: زرگری‌نژاد، ۱۳۹۵، ج ۱: ۳۱۸) و تخطی از فرمان شاه، تخطی از خدا و رسولش معنا می‌شد.

این قاعده که مشروعیت‌بخش پادشاه، حامی حیطه آیین شاهی، مدافع نحوه اداره جامعه و تنظیم‌کننده زیست و نسبت نیروها در ایران بود، از یکسو موجب می‌شد مردم از نظر ذهنی، تخطی از شاه را گناه و موجب مجازات دنیوی و اخروی بدانند: «ستیزه با

سلطان، مثل ستیزه با قهر و غضب الهی است. در این صورت، هر کس که از مقام بشریت خود تجاوز کند، به مکافات خواهد رسید» (اعتمادالسلطنه به نقل از: زرگری‌نژاد، ۱۳۹۵، ج ۱: ۱۴۰) و از سوی دیگر، ابزاری بود در دست شاهان برای توجیه ناکامی‌ها و شکست‌هایشان. چنان‌که فتحعلی‌شاه در یادداشتی در پاسخ به نامه عباس‌میرزا درباره جنگ‌های ایران و روس می‌نویسد: «در باب دعوی با روسیه، نوشته بودی هرگاه ما امسال جنگ می‌کردیم، دفع و رفع روسیه ممکن بود. به سر شاه قسم خوردید، اما به سر شاه که قسم دروغ خورده بود، چرا که اولاً فتح و شکست با خداست...» (نامه فتحعلی شاه به عباس میرزا).

شاردان نیز با اشاره به همین قاعده، برخی از ویژگی‌های صورت‌بخش به نسبت شاه-مردم را چنین برمی‌شمرد:

۱. همه قدرت‌ها در دست یک نفر است و وی چه از نظر روحانی و چه از نظر مادی و دنیوی، سلطان مافوق و صاحب اختیار تام و کمال جان و مال رعایای خویش است.

- [مردم] می‌پندارند که شاه ایشان واجد نیروهای ماورالطبیعی، من جمله دارای استعداد شفابخش بیماری‌هاست (شاردان، ۱۳۴۵، ج ۸: ۱۴۸ و ۱۵۴).

۲. پادشاه مردم را به چشم بردگان زرخرید می‌بیند تا به چشم ملت (همان: ۱۶۱).

۳. مردم تقریباً ایشان [پادشاه] را چون بت می‌پرستند و هر عمل ایشان را حتی اگر ظالمانه و جنون‌آمیز باشد، تحسین می‌کنند. لذا نباید تعجب کرد که چرا اینان بی‌نظم و قاعده به سر می‌برند (همان: ۱۶۹).

- [ویژگی دیگر] ایالت‌محوری است؛ حکام به هر ایالتی به چشمی نگاه می‌کنند که گویی کشوری است متعلق به آنها. این حکام که خان نامیده می‌شوند، در قلمرو خویش هرگونه اختیاری دارند. آنان شبیه پادشاهان کوچکی هستند، زیرا ایالت ایشان مانند یک مملکت کامل اداره می‌شود (همان: ۱۷۴-۱۷۵).

و نتیجه می‌گیرد که این مجموعه ویژگی‌های برآمده از قاعده سنت قدمایی حکمرانی باعث شده است که «سیاست مملکت تابع روشی مطمئن نباشد، همه‌چیز برحسب مقتضیات تنظیم یافته و در هر کار بزرگ به دلیل خاص و مخصوصی تصمیم گرفته می‌شود» (همان: ۱۶۲).

- بر اساس این صورت‌بندی می‌توان گفت که این قاعده و سازه روی آن:
- رابطه بین حاکم و مردم (زیست و سیاست) را به صورت یک ارتباط طولی، متمرکز، پراکنده و غیر منسجم تبدیل کرده بود.
  - جانشین خداوند روی زمین (حاکم) را بی‌نیاز از انجام تغییر و انجام اصلاحات برای بهبود وضعیت جامعه می‌کرد.
  - اطاعت و عدم اطاعت را مبنای عملکردها قرار می‌داد. احساس گناه عموم مردم از مخالفت با شاه و دستورات او را درونی کرد.
  - نیاز به رویکردی برای به‌سازی و بهره‌گیری از شیوه‌های جدیدی اعمال قدرت برای قدرت حاکم، محلی از اعراب نداشت؛ به شکلی دقیق‌تر، این قاعده، نسبت بین جامعه و حکومت (پادشاه) را در قالب یک ارتباط طولی، معطوف به اختیار مطلق پادشاه در حیطه قلمرو حکمرانی و لزوم اطاعت خلق از پادشاه می‌کرد.
- سید جعفر کشفی که در زمره علمای دوره فتحعلی‌شاه بود نیز در تقسیم انسان‌ها به «راعی و رعیت»، همین نسبت طولی را مدنظر قرار می‌دهد. از نظر او، رعیت که عبارت است از «هر چیزی که اسیر و در تسخیر این کس (راعی) باشد» با این شرط که «این کس (راعی) باید که مراعات و خیرخواه و صلاح‌انگیزی او (رعیت) را بنماید»<sup>(۲)</sup> (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۵، ج ۱: ۱۹۴) در نسبت با راعی سه شکل دارد که در دو شکل «تدبیر منزل و سیاست مدن»<sup>(۳)</sup>، این نسبت همانند رابطه طولی بین خالق و مخلوق است که به واسطه عقل برتر انجام می‌گیرد و سعادت رعیت در اطاعت از راعی است.
- به همین دلیل، کشفی در بحث سیاست مدن که تشریح‌کننده نسبت پادشاه (متکفل این نوع از تدبیر و صاحب این نوع نظر) با رعیت (که مطیع متکفل است) است، معتقد بود: «نصب نمودن و انقیاد و اطاعت فرمودن مُر حکام و سلاطین و پادشاهانی که متکفل این نوع تدبیر می‌باشند، بر هر کس لازم و واجب و بدهات حکم عقل است و وجوب آن بر احدی مخفی نمی‌باشد» (همان: ۲۰۲). یعنی رعیت مکلف به اطاعت است، زیرا «سلطان پاسبان و نگاه‌دارنده است از جانب خداوند در زمین و پناه‌دهنده هر مظلوم و ستم‌دیده و نظام امر معیشت و معاد بنی‌نوع انسان و بقا و انتظام مدن و شهرها، بدون سلطنت سلطان قاهر و نظر و تدبیر مدبر منتظم نمی‌گردد و پادشاه مکلف است به

رعایت عدالت». در اهمیت اطاعت، کشفی می‌گوید: «تفاوت بقا و معموری بلاد در زمان، به قدر تفاوت اطاعت کردن رعیت و مردمان است مر سلطان خود را». بنابراین نسبت سلطان به رعیت که مثل «نسبت روح است به جسد» (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۵، ج ۱: ۲۰۳-۲۰۴)، تنظیم‌کننده نسبت زیست و سیاست هم می‌باشد. در رساله «سیاست مدن» نیز حاجی میرزا ساوجی می‌نویسد: «پادشاه، طبیب عالم است و سلوک او با رعیت چون سلوک کدخدای منزل باشد با اهل منزل؛ چه او کدخدای عالم است و همه عالمیان، اهل و عیال او و انتظام امور کلی و جزئی و حفظ ناموس ایشان بر او واجب» (همان، ج ۲: ۲۵۳).

جمع‌بندی این ویژگی‌ها را رستم‌الحکما با این گزاره بسیار مهم بیان می‌کند: «... و قاعده ایرانیان این است که ذکر شد و کشورهای دیگر را قواعد دیگر می‌باشد» (همان، ج ۱: ۳۲۳). این توصیف از رستم‌الحکما، همان قرار گرفتن بر مدار آیین شاهی است که خارج از آن چیزی معنا نمی‌یابد: «اقتضای حکمت آن است که پادشاه به هر چیزی که عاشق و شایق و راغب و مایل شود، آن چیز بر صاحبش حرام گردد... چه اگر زن جمیله معقوده باشد» (همان: ۳۴۸).

بر این اساس حیات و زیست در الگوی سنتی حکمرانی ایرانی، حیات و زیستی غیر سیاسی (در معنای مدرن آن) است، که نسبت آن با حکومت، طولی، غیر منسجم و عموماً مبتنی بر رابطه حامی-پیرو بر پایه تفسیر الهی-سیاسی است. به عبارتی چون هنوز جامعه (به عنوان ابژه قدرت) موجودیت سیاسی ندارد و حکومت خود را بی‌نیاز از دریافت و به‌کارگیری شیوه‌های جدید برای اداره آن می‌بیند، نسبت پادشاه و اتباع، نه حول مفهوم انقیاد و بهره‌وری که حول مفهوم تبعیت و اطاعت صورت‌بندی می‌شد. در این صورت، در استراتژی پاسبانان سلطنت و الگوی حکمرانی شاهی، هدف نه مردم که پادشاه است و مسائل در ارتباط با او حل‌وفصل می‌شود. این مرکز ثقل (سلطان) برای تصمیم‌گیران و نگارندگان به‌مانند خورشیدی است که بسته به شعاع نورش، موضوعی را در معرض دید قرار می‌دهد یا در تاریکی فرو می‌برد. یعنی در این استراتژی نوع تاریخ‌نگاری در ایران بر محور شاه-دربار محدود به اقدامات، جنگ‌آوری‌ها، پیروزی‌ها، شکست‌ها، عزل و نصب‌ها، اختلافات داخلی برای سلطنت، تعارض با همسایگان و غیره بود. مجموعه همین عوامل نیز الگو و قالب حکمرانی پادشاهی ایرانی را برمی‌ساخت.

### ظهور استراتژی جدید در دارالسلطنه تبریز

آنچه از متون تاریخی و اسناد برجای مانده تا قبل از عباس میرزا برمی آید، این است که قاعده تنظیم‌کننده الهی-سیاسی منجر به نفوذ و حضور سنت‌هایی چون رسوم ایلی-قبیله‌ای و احکام مذهبی در برساختن الگوی حکمرانی در ایران با مختصات خاصی شده است. اما جنگ‌های ایران و روس با ایجاد گسست در این شیوه، چنگال پادشاه بر پیکر جامعه را سست و قاعده حکمرانی شاهی را در برابر استراتژی جدیدی قرار داد که می‌توانست تمایزگذاری کند، اصلاح کند، بازپروری کند، درمان کند، به اطاعت بکشاند، ثبت و رؤیت‌پذیر کند. بر این اساس استراتژی نوینی در حال شکل‌گیری بود که با هدف قرار دادن «فرد»، به دنبال توسعه فن نظارت مستمر، کنترل عقلانی‌تر و بهره‌وری بیشتر بود. استراتژی‌ای که کردار خود را در تنظیم رابطه سیاست و زیست به شکلی غیر قدامی و از طریق بس‌گانه کردن اعمال قدرت با ایجاد شبکه‌ای قاعده‌مندساز در گستره ملی می‌دید.

استراتژی نو که تلاش داشت نسبت زیست و حکمرانی را در مسیر جدیدی تنظیم کند، با اقدامات نسبتاً بی‌سابقه در دارالسلطنه تبریز حیات پیدا کرد. ارائه توصیه‌هایی از طرف خسرومیرزا، میرزا صالح شیرازی، قائم‌مقام، سیاحانی چون ژوبر، گاردان و هیئت‌های نظامی فرانسوی و انگلیسی در ایران و حتی افرادی چون فتحعلی‌خان نایب‌الایاله که از ملازمت با فرنگیان یا به فرنگ‌رفتگان بهره می‌برد، احساس ناامیدی و سرخوردگی ناشی شده از شکست از روسیه را در مسیر جدید «چه باید کرد؟» کانالیزه کرد. این مسیر که اوضاع مملکت، شیوه حکمرانی و اقدامات حکمرانان آن روز را به پرسش گرفته بود، منجر به اقداماتی در دارالسلطنه تبریز از طریق عباس میرزا شد که آغازکننده تحول در شیوه حکمرانی سلطانی شد.

می‌دانیم که دربار نایب‌السلطنه، کانون رجالی بود که همه آنها از مهم‌ترین تجددخواهان ایران در آغاز دوران جدید بودند (طباطبایی الف، ۱۳۹۲: ۱۴۰). در واقع در کنار اندرزنامه‌هایی که در حمایت و پاسداری از مشروعیت الهی شاهان به طبع می‌رسید (که به چند مورد آن در بخش قبل اشاره شد)، سفرنامه‌ها و رسائلی نیز در جهت ترویج تغییر در برخی سنن حکمرانی به نگارش درآمد. از مهم‌ترین این سفرنامه‌ها، «سفرنامه میرزا صالح شیرازی» و «سفرنامه خسرومیرزا به پتربوزغ» است که مشاهدات خود از



شیوه حکمرانی و وضعیت عمومی در کشورهای دیگر را انتشار دادند و به اقدامات تصمیم‌گیران در حکمرانی جهت دادند.

میرزا صالح، علل ترقی کشورهای اروپایی را در نوع ساختار حکمرانی آنها و پیوند وثیق حکومت و جامعه در قالب برخی نهادهای جدید توصیف می‌کند و طراحی اقدامات برای توجه به جمعیت را به عنوان هدف حکمرانی، لازم و ضروری می‌بیند. این اصلی است که سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی و خسرومیرزا حول آن قوام می‌یابد و مشاهدات و توصیه‌های آنها به تصمیم‌گیران در جهت توجه به افراد از طریق ایجاد نهادهای جدید است؛ نهادهایی که تعلیم می‌دهند، تربیت می‌کنند، تمایزگذاری می‌کنند و اعمال قدرت را به صورت غیر محسوس‌تر و عقلانی‌تر ممکن می‌کنند. به همین دلیل نیز راین معتقد است<sup>(۴)</sup> که «آنچه میرزا صالح را برای اهل نظر، صاحب ارج و منزلت می‌کند، آشنایی او با فکر آزادی و آیین مملکت‌داری غربی به خصوص انگلستان و تشریح ترقیات جدید اروپا برای طبقه حاکمه ایران بود» (شیرازی، ۱۳۴۷: ۱۶).

در همین راستا، برخی از توصیه‌های این سفرنامه‌ها برای کانالیزه کردن «چه باید کرد؟» بر محور قاعده جدید عبارتند از:

**الف) مدرسه؛ چارچوبی برای تعلیم، شناسایی و بهره‌وری از افراد تحصیل کرده در زمینه‌های مورد نیاز:** در این دوره، مدرسه و سوادآموزی، محور توصیه‌های ترقی‌خواهان بود؛ زیرا آن را ستون اصلی پیشرفت و آگاهی می‌دیدند. گزارش میرزا صالح نیز بر فنون ثبت، تعلیم و تربیت و بهره‌وری از افراد در مدارس تأکید دارد. یعنی با مشخص شدن محتوای درس‌ها و نیاز به افراد با دانش‌های مورد نیاز، نوعی اعمال قدرت عقلانی‌تر بر ابژه شکل می‌گیرد؛ سوژه‌ای که باید آنچه را قدرت مشخص کرده است (اعم از محتوای درسی، شیوه آموزش، محل خدمت و...)، بیاموزد: «حکمت طبیعی و امورات شرع عیسوی و تاریخ مملکت‌داری دولت روم که جولیس قیصر یکی از آنها بود و آیین مملکت‌داری همه فرنگی از آیین و طریقه او تتبع کرده‌اند و موازنه دولت روس را با همه قرال و غیره در مدرسه مزبور تحصیل نموده» که برای آگاهی از ترقیات و تربیت محصلین «علوم فرانسه و انگریز (انگلیس) را به‌زبان روسیه ترجمه کرده‌اند»، محل خدمتش مشخص گردد. «بعد از آن، آنها را بر سر خدمتی از خدمات دیوانی مأمور

می‌فرمایند و این تغییرات در پایان هر سال از طریق ثبت اسامی اشخاصی که در آن مدرسه ترقی کرده‌اند و هرکس آمده و هر کس بیرون رود، یا اینکه اهالی مدرسه تفرقی و منصبی یافته‌اند، به کتابی ثبت و چاپ پادشاهی می‌فرستد» (شیرازی، ۱۳۴۷: ۱۲۳) تا برای قدرت رؤیت می‌شد.

ب) پلیس: پلیس نیز سامانه‌ای دیگر در حکمرانی برای تنظیم محیط، شناسایی و ثبت افراد برای کنترل بهتر بود. آنچه میرزا صالح از رفتار پلیس پترزبورگ بیان می‌کند، در واقع سیستمی است که حکومت از طریق آن، بر بدن‌ها با تمایزگذاری و شناسایی اعمال قدرت می‌کند: «... از جمله افسران پترپورغ، پولس (پلیس) است. هر خانه اعم از اعلی و ادنی، اسامی تعداد نفری خود را به او داده، در دفتری ثبت می‌شود. همچنین هر کس وارد به شهر شود اعم از بومی و غریب، در هر جا که فرود آید، صاحب‌خانه، تجار و ارباب صنعت، اسم او را داخل به دفتر پولس نموده و نیز هر کس عازم جایی شود اعم از بومی و غریب به طریق بسپرد (پاسپورت) از پولس مزبور گرفته روانه می‌شود. و به این وسیله پولس شهر، اطلاع از همه شهر دارد» (همان: ۱۲۲). در ادامه می‌نویسد: «از جمله ممتنع است که کسی تواند داخل بطریورغ شده بدون اطلاع پولس و بیرون رود بدون اطلاع آن...» (همان). این چنین مشاهدات و توصیه‌هایی مسلماً تصمیم‌گیران را راغب به ایجاد نهادهای مشابه می‌کرد که بتوانند اطلاعاتی نسبت به افراد و اتباع داشته باشند و متناسب با داده‌های کسب‌شده تصمیم بگیرند و این اهمیت نهاد پلیس و کارکرد آن در شناسایی افراد و تنظیم امور شهری، قسمی از شبکه رؤیت‌کننده افراد و تنظیم‌کننده زیست است که اهتمام به آن در ایران جدی شد.

ج) دارالشفاء: از جمله بناهای دیگر، دارالشفاست که علاوه بر معالجه، موظف است: «هرکس خانه ندارد اعم از غریب و بومی، یا سالدات و غیره به محض اینکه خود را به دارالشفاء رسانیده، منزل خوابی به آن می‌دهند. و خدمه آنجا مشغول خدمت او شده و اطبا به معالجه او پرداخته، خوراک او را حاضر کرده، به او می‌خورانند [تا نگذارند که] فقرا به علت ناخوشی‌های سهل از دست رفته و تلف شوند و نیز دواى آبله شیوع یافته که کمتر طفلی آبله‌دار می‌باشد و کمتر طفلی به علت مرض فوت می‌شود. و علی‌الدوام درصدد حفاظت و حراست جان فقرا هستند... به این سیاق روز به روز جمعیتشان با

وجود آن همه جدال و قتال در تزايد هستند؛ چنانچه در هر سال سیاهه تعداد نفری مزبور را در دفاتر ثبت می‌کنند» (شیرازی، ۱۳۴۷: ۳۳۰) که محل تأمین هزینه‌های آن نیز «از سر کار پادشاهی» می‌دهند (همان: ۱۲۳). در این راستا، حفظ جمعیت از این طریق در شأن حکمرانی قرار می‌گرفت.

د) جذب صنعتگران: میرزا صالح، عامل ترقی روسیه را در انتقال تجارب علمی اروپاییان به داخل کشور از طریق جذب صنعتگران می‌داند: «برخی از ارباب صنایع پتربورگ و معامله و تجارت آن اکثر ارباب صنعت از فرنگستان به این ولایت آمده بودند و بالفعل بیشتر روسیه در صنایع سرآمد گردیده‌اند» (همان: ۱۲۶). این همان ایده‌ای است که عباس‌میرزا از طریق میرزا صالح با انتشار آگهی در روزنامه‌های انگلستان به دنبال آن بود. در بخشی از این آگهی آمده است: «چون در این اوان خانه، کوچ‌های بسیار از قرال‌های فرنگ به خواهش خودشان متفرق به سایر ممالک شده‌اند، از قبیل آمریکا و نیومالند و گرجستان و داغستان، لهذا شاه ایران به مجموع اهل انگلستان و سایر قرال‌های فرنگ، اظهار و اقرار می‌نماید که هر کس به خواهش خود از اهل فرنگ اراده نماید در آذربایجان ساکن شود تا زمین و مکانی که برای سکنی و زراعت ایشان کفایت نماید، مرحمت کنیم... علاوه بر این مالیات و تحمیلات دیوانی از ایشان مطالبه نخواهد شد، جان و مال ایشان در حفظ و حمایت نواب ولیعهد ایران خواهد شد و همچون سایر رعایای اهل ایران و آذربایجان با حرمت و عزت با ایشان رفتار خواهد شد. با همه این باز شرط خواهد شد که هر کدام ایشان به هر وضع که خواهش نمایند، خدا را عبادت کنند و کلیسا و معبد برای خودشان بنا گذارند و هیچ‌کس از اهل ایران، دخل و تصرف در دین و مذهب و نوع عبادت ایشان نکند» (مینوی، ۱۳۲۵: ۱۸۰).

ث) ثبت مرگ‌ومیرها و تولدات: میرزا صالح در ادامه سفرنامه خود از اقدام دیگری نام می‌برد که از طریق آن بتوان افراد بیکار، گدا، بی‌سواد و... را شناسایی کرد و برای جلوگیری از ناهنجاری‌ها مورد توجه قرار داد. این اقدام مهم، ثبت و رؤیت افراد متولدشده یا متوفی در روسیه است. «سیاهه یکساله تعداد نفری که در روس مرده و تولد یافته‌اند، داخل کتابخانه و در دفاتر سرکاری ثبت می‌کنند» (شیرازی، ۱۳۴۷: ۱۵۱). این ثبت اطلاعات همچنین میزان جمعیت و حتی دلایل افزایش یا کاهش جمعیت در

روسیه را مشخص می‌کند؛ «در شش سال قبل حساب یکساله را که به دفتر رسانیده بودند این است که در آن سال تعداد نفری که مرده و تولد یافته‌اند، موازنه نموده با ۹۴۸ هزار نفر و چیزی زیاده از تعدادی که مرده بودند، طفل تولد یافته بود. و احتمال هست که یوماً فیوماً اگر حادثه به جهت آنها روی ندهد، جمعیت آنها در تزايد باشد؛ به سبب اینکه در ولایت روسیه، صنایع و علوم و تجارت در ازدیاد است و همه مردم درصدد تحصیل معاش هستند و شغل هم به جهت بیشتر آنها معین است. هر کدام به جای اینکه مثل حیوانات بدون علاقه در بیابان حیران گردیده، مشغول به شغلی شده و بیشتر سواد و خط دارند و تربیت یافته‌اند. و در هر شهر آفیسران چند، محول و مرجوع فرموده‌اند که احدی را بدون شغل نگذارند. هر کدام توانند نانی پیدا کنند، در طلب مزاجت کوشیده و بزرگان ولایت درصدد تربیت کوچکان هستند. حتی گدایان شهر به علت اینکه اساسی چیده‌اند که نان خوراک گدایان از متمولین داده شود» (شیرازی، ۱۳۴۷: ۱۵۱).

در همین راستا، میرزا صالح در سفرنامه بارزش خود، صحبت از ساختار سیاسی و نحوه تصمیم‌گیری در روسیه و انگلیس دارد که با توجه به شروع تحولات حکمرانی در ایران، اهمیت خاص دارد. وی می‌نویسد: «مملکت‌داری در انگلستان با تقسیم اختیارات بین سه نهاد شکل می‌گیرد: اولاً پادشاه و ثانیاً لاردر (لرد) یا خوانین، ثالثاً وکیل عامه مردم [که] هر کدام از این اقسام ثلاثه قواعد و احقاق چند دارند که مختص به خود آنهاست. و نیز جداگانه هر کدام دفتری علی‌حده دارند که به امور ولایتی می‌رسند... و هیچ حکمی و امری نمی‌شود اعم از جزوی و کلی، مگر برای هر سه فرقه. فرضاً اگر پادشاه، حکمی جاری کند که موافق مصلحت ولایتی نباشد، وکیل رعایا مقاومت و ممانعت در جریان حکم مزبور نموده، مطلقاً تأثیری نمی‌بخشد و جاری نخواهد شد. و همچنین اگر خوانین و پادشاه متفق شوند و وکیل رعایا راضی نبوده، ایضاً حکم آنها اگر چه مقرون به مصلحت بوده، جاری نخواهد شد» (همان: ۳۲۱-۳۲۳).

تبیین بخشی از شیوه حکمرانی در انگلیس به احتمال زیاد در پاسخ به سؤال «چه باید کرد؟» و لزوم یافتن راهکارها برای ترقی ایران و حفظ پایه‌های سلطنت است. این توصیفات میرزا صالح و انتقال آن به درباریان و خوانندگان ایرانی در کنار موج تحول‌خواهی و تلاش برای تحقق بهتر حکومت کردن، مسبب تغییراتی به سبک مدرن

در حکمرانی ایرانی شد.

در کنار توصیه‌های میرزا صالح، نوشته مهم دیگر برای یافتن راه‌حل، «سفرنامه خسرومیرزا به پتربوزغ» است. این سفرنامه را که می‌توان نگارشی برای «بررسی تطبیقی اوضاع ایران و روسیه دانست» (طباطبایی الف، ۱۳۹۲: ۲۱۳) از آن جهت اهمیت دارد که به لزوم تأسیس نهادهایی جدید در ایران توصیه دارد.

خسرومیرزا در سفر به مسکو، از مواردی چون مدرسه و تعلیمات، مدرسه نظامی، صنایع نظامی، ابریشم‌بافی، درشکه‌سازی و... نام می‌برد که با دستور تزار روسیه ایجاد و توسعه یافته بودند. از نظر او، هر یک از این موارد بر اسلوب و روش خاصی اداره می‌شدند و هر کدام بهر چیزی بودند. مثلاً درباره مدرسه نظامی، خسرومیرزا با بیان اینکه اعتقاد بر این است که هنوز آموزش روس‌ها از فرانسویان و انگلیسی‌ها عقب‌تر است، اما نسبت به ما «که هیچ نوع تربیت و سواد نداریم» بهترند، برای او سؤال است که «سرکرده‌ای چگونه صدنفر و هزارنفر و شش‌هزار نفر و صدهزار نفر را به راه تواند برد و مصالح و مفاسد آنها را تواند دانست و تحت ضابطه تواند نگاه داشت و در برابر دشمن به جنگ تواند انداخت، سود و زیان اماکن جنگ را آگاه می‌تواند شد، ... حرکات عساکر خود را به نظامی که مقتضی مصلحت باشد، تغییر تواند داد؟» (افشار، ۱۳۴۹: ۱۹۸) و نتیجه می‌گیرد که «حیف باشد که ما ترقی و نظام همسایه خود که در این مدت اندک تحصیل کرده است، به رأی‌العین ببینیم، هیچ به فکر این نباشیم که از برای ما همچین نعمتی به دست دهد تا همیشه مغلوب همسایه نباشیم» (همان: ۱۹۹).

او معتقد است که یکی از راه‌هایی که روس‌ها توانسته‌اند به این نوع ترقی دست یابند این است که «پطر بزرگ از دولت‌های دیگر، نوکرهای صاحب علم به خدمت خود دعوت کرد و در اندک زمانی میان اهل ولایت خود منتشر کرد. بالفعل طایفه‌ای که مثل وحوش و بهایم بودند، در مدت یکصد و بیست و اند سال، مجموعه فنون و صنایع گشته و دولتی که آن‌ا در تبدیل و تغییر بود، نظام و استحکام دائمی گرفته است و در ترقی و تزیاید است» (افشار، ۱۳۴۹: ۲۴۶). بنابراین استحکام و ثبات دولت و ترقی و تزیاید ملت در به کارگیری علوم و صنایع است.

از نظر خسرومیرزا، رواج این موارد در ایران سخت نیست. مثلاً درباره تأسیس مدارس معتقد است: «بنای این مدارس در ایران به‌غایت سهل و آسان است. می‌توان از ارباب علوم و فرنگ، چند نفر را به ایران آورد و یکی از مدارس را برای اولاد نجبای آن ملک تعیین کرد و آنها را جمع کرد» (افشار، ۱۳۴۹: ۲۴۶) که نتیجه این امر به نفع دولت و ملت است. «در این صورت برای دولت چه از سپاهی چه از اهل قلم، خدمتگاری قابل و کامل به هم می‌رسد که به اوضاع عالم بر سیل تفضل آگاه باشند. سپاهی را به مانند سپاه سایر دولت‌ها نظم و ترتیب دهند، امور ملکیه را چون سایر ممالک منتظم دارند. از حسن تدبیر آنها روزبه‌روز بر رونق و آبادی مملکت می‌افزاید» (همان: ۲۴۷).

حتی در اهمیت تبعه ایرانی در دول دیگر، خسرومیرزا با بیان اینکه «رعیت هر دولتی را در ولایت غربت حامی و سرپرستی هست، الا رعایای دولت ایران را» توصیه به اهمیت فرستادگان سیاسی و تأسیس کنسول‌گری دارد. وی می‌نویسد: «در باب کنسول می‌گفتند: کسی که صاحب رعیت باشد، تعهد احوال او در هر مملکت که باشد، بر صاحب‌کار لازم است» (همان: ۳۶۰-۳۶۱). مجموعه این مشاهدات و انتقال آن به تصمیم‌گیران در واقع در فرآیند تحولات حکمرانی در دارالسلطنه تبریز اهمیت دارد.

فتحعلی‌خان نواب‌الایاله، یکی دیگر از افرادی بود که به واسطه ارتباط با اروپاییان، اطلاعاتی را به دست آورده بود و در خدمت عباس‌میرزا به سر می‌برد. وی که در رکاب ملک‌خان بوده، نسبت به امور جدید، کنجاوی‌های زیادی از خود نشان می‌داده است. چنان‌که ژوبر در این‌باره می‌گوید: «فتحعلی‌خان در خصوص علوم و صنایع و تجارت و تمدن مغرب‌زمین، سؤالات و کنجاوی‌های زیاد می‌کرد. اغلب از استعمال قطب‌نما و اختراع برق‌گیر و بالن و تلگراف و ممالک مکتشفه توسط اروپاییان و نتاج و آثار الکتریسیته و تلقیح مایه‌های ضد امراض مسریه با من صحبت می‌داشت. وصف فتوحات قشون ما، فکر شرقی او را هم تهییج کرده می‌گفت: فرانسویان بلاشک مردمان عجیبی هستند، چه در دانش از دانشمندان و در شجاعت از شبان برترند و ما را چه رسد که دائم دم از اصل و نسب خود یا از کفایت اجداد و فتوحات پهلوانان خود زنیم؟ شما عصر رستم و قهرمان و خسرو را تجدید کردید. ارث دانش زرتشت به فضلی شما رسیده»

در کنار مشاهدات و پرسش‌های این صاحب‌منصبان که نشان از تمایل به سمت اصلاحات جدید در حکمرانی بود، پرسش‌های عباس‌میرزا از ژوبر، اهمیتی دوچندان دارد؛ زیرا تمایل به فتح باب جدید یا مسیر نوینی در حکمرانی کشور توسط شخص دوم حکومت را نوید می‌داد. ژوبر درباره تمایل عباس‌میرزا به امور جدید می‌نویسد: «بدون اینکه متوجه کارهای بی‌اساس باشد، همیشه فکرش در اطراف امور مهمه جولان داشت. روزی به من گفت: نمی‌دانم این قدرتی که شما را بر ما مسلط کرده چیست؟ و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟ شما در فنون جنگیدن و فتح کردن و به کار بردن تمام قوای عقلیه متبحرید و حال آنکه ما در جهل و شغب غوطه‌ور و به‌ندرت آتیه را در نظر می‌گیریم. مگر جمعیت و حاصلخیزی و ثروت مشرق‌زمین از اروپا کمتر است؟ یا آفتاب که قبل از رسیدن شما به ما می‌تابد، تأثیرات مفیدش در سر ما کمتر از سر شماست. یا خدایی که مراحمش بر جمیع ذرات عالم یکسانست، خواسته شما را بر ما برتری دهد؟ گمان نمی‌کنم... اجنبی، بگو بدانم وضعیت فعلی نواحی مشهوره که تقریباً به ما مجهول است چیست؟ اسامی سلاطین معروف خود را که به ایران هم رسیده و حاکی از عظمت قدیم آنان است، هنوز به خاطر دارند؟» (ژوبر، ۱۳۴۷: ۹۵).

این پرسش‌های مکرر نایب‌السلطنه مسلماً با جواب از سوی ژوبر مواجه شده است. هرچند در این سفرنامه چیزی نیامده باشد، جواب‌هایی بود که عزم شاهزاده را برای انجام اصلاحات بیشتر کرده است. چنان‌که در جای دیگر این سفرنامه، گفت‌وگوها حکایت از آن دارد که شاهزاده ایرانی برای تحول در اداره امور و رفع عقب‌ماندگی‌ها به شدت متمایل به بهره‌گیری از تجارب غرب است: «چند روز قبل از حرکت من از اردبیل، شاهزاده عباس‌میرزا، تمام افواج اردوهای حوالی را در میدان وسیعی جمع کرد. سان که تمام شد، مرا به چادر خود طلبید و پرسید در اروپا هم افواجی به این زیبایی هست یا نه؟ عرض کردم بلی، ما هم سواره‌نظام داریم که بعضی زره‌پوش و برخی نیزه دارند، ولی ما بیشتر توپخانه سبک و پیاده‌نظام که به عقیده ما مهم‌ترین قسمت است، اهمیت می‌دهیم. ابتدا شاهزاده نتوانست باور کند، ولی چون غلبه قشون روسیه بر افواج خودش و غلبه قشون فرانسه بر افواج روسیه از خاطرش گذشت، گفت: چگونه ایرانیان قادر به همسری با اروپاییان نیستند؟ و توپ انداختن و نیزه‌بازی و سایر فنونی که مایه فتح و

ظفر است، نمی‌توانند آموخت؟ بالاخره ما مثل ترکان همسایه خود نیستیم که اگر کوچک‌ترین تغییر به ایشان تکلیف شود، سر باز زنند. برخلاف ایرانیان با کمال میل و رغبت طالب مخترعات مفیده جدید بوده و دائم به فکر رفع نقائص و ترک عادات مضره خویشند» (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۰۲).

می‌توان گفت مشاهدات و گفت‌وگوهای دارالسلطنه‌نشینان تبریز حامل چند پیام مهم بود: درگیری ذهنی برخی از نخبگان درباره علل عقب‌ماندگی ایران، پذیرش لزوم ایجاد تغییر در شیوه اداره لشکر، جامعه و به واسطه تغییر در چگونه حکومت کردن و لزوم الگوبرداری از دولت‌های پیش‌رو. اقدامات عباس‌میرزا که در راستای پاسخ به این سؤالات انجام گرفت، حکمرانی را در راستای تربیت افراد از طریق ثبت و رؤیت‌پذیر کردن آنها در چارچوب به‌کارگیری فنون جدید (ارتش، کارگاه، مدارس، بیمارستان، نظام مالیاتی و غیره) تغییر داد که اثراش قطعی و دقیق‌تر از پیش بود.

به عبارتی مجموعه اقدامات عباس‌میرزا چون آبله‌کوبی در تبریز به منظور حفظ جان اتباع و کودکان، تلاش برای ایجاد شهرک صنعتی اروپایی‌نشین در ساوجبلاغ با هدف توسعه و رواج صنایع در ایران و تقویت ایران در برخی کالاها (مینوی، ۱۳۲۸: ۱۸۰)، ایجاد سپاه جدید و آموزش به‌روز نظامیان با هدف تقویت بنیه دفاعی کشور و انتظام داخلی، حفاظت از مرزها و مقابله با بیگانگان، اعزام دانشجویان به اروپا برای کسب تجارب و دانش‌های جدید، کسب اطلاع از ساختار حکمرانی و ترقیات آنها، دستور به ترجمه برخی از نوشته‌های تاریخ اروپایی به منظور فهم علل و اسباب انحطاط ایران<sup>(۵)</sup> و... که در دل خود راهی برای ثبات و حفظ سلطنت، اما به‌روشی نوین بود، هم نوعی تلاش جهت خنثی کردن ناکارآمدی‌های حکمرانی و بهبود وضعیت فعلی بود - آن‌هم به صورت ضابطه‌مندتر - و هم فرآیند جدیدی بود که «بدن را از طریق آموزش و نظم دادن به محیط زندگی تحت تأثیر قرار می‌داد». به عبارتی آنچه با عنوان اصلاحات عباس‌میرزا یاد می‌شود، راهی بود برای اصلاح شیوه سنت قدمایی حکمرانی که از طریق آن بتوان جامعه رؤیت‌شده را از طریق فنون جدید، عقلانی‌تر و دقیق‌تر کنترل و اداره کرد. البته ذکر این نکته لازم است که در ابتدا این اقدامات نه‌تنها منسجم نبود و هنوز هدف روشن و مشخصی برای خود نداشت، بلکه صرفاً در واکنش به سردرگمی ناشی از شکست از روس‌ها و در پاسخ به سؤال «چه شده و چه باید کرد؟» صورت می‌گرفت.



به هر ترتیب اقدامات اصلاحی با آهنگی کند موجب شد نهادهایی جدید تأسیس و تغییراتی در حکمرانی ایجاد شود و فنونی ظهور یابد که روش‌های اعمال قدرت را دقیق‌تر، عقلانی‌تر و باظرافت‌تر کند و کنترل افراد (بدن) به عنوان هدف اعمال قدرت به واسطه ثبت و مشاهده‌پذیر شدن، ممکن‌تر و امکان سیطره قدرت بر افراد دوردست‌تر راحت‌تر شود.

نمونه چنین تحولی را می‌توان از طریق تأسیس سپاه جدید توسط عباس میرزا نشان داد. یرمولف، گزارش بسیار روشنی به دربار روسیه درباره سپاه داده و در آن صریحاً چنین نوشته است: «عباس میرزا، پسر دوم شاه که اعلان کرده‌اند ولیعهد است، به یاری انگلیسی‌ها، اصلاحات مهم کرده و پیش برده است. لشکریان منظمی بر اساس بسیار خوبی تشکیل می‌دهد، توپخانه و وضع کاملی دارد و روزافزون است. کارخانه توپریزی بسیار خوبی هست و یک کارخانه اسلحه‌سازی که زرادخانه‌ها را پر کند. دژهایی به روش اروپایی می‌سازند، از کانی‌ها بهره‌برداری می‌کنند و مقدار بسیار مس و سرب و آهن به دست می‌آورند.» سپس می‌گوید: «اصلاحات دنباله دارد و در اندک زمانی ایران پیاده نظامی خواهد داشت که می‌تواند در شمار بهترین پیاده نظام‌های اروپا درآید» (نفیسی، ۱۳۸۳: ۵۰۲-۵۰۳).

در نتیجه چنین سازوکاری، بدن‌های آموزش‌دیده، منظم و دارای فنون جنگی و در عین حال شناخته‌شده، جای توده نظامی-ایلاتی بی‌شکل و پراکنده و خارج از دید قدرت را می‌گیرد که ضمن اطاعت‌پذیری بیشتر، برای قدرت مفیدتر واقع می‌شوند. در همین خصوص قائم‌مقام نیز در نامه‌ای به فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۴۴ با اشاره مستقیمی به رابطه نظم و بهره‌وری از نظامیان می‌نویسد: «شاید همین مقدمه باعث شود که اولیای دولت ایران، تغییری در وضع سپاه ایران بدهند و به این نکته ملتفت شوند که هرگاه همین سپاهی که بی‌نظام‌اند و مواجب می‌خورند، اگر با نظام شوند، در مواجب تفاوتی نخواهد شد و در خدمت تفاوت‌ها خواهد کرد» (قائم‌مقامی، ۱۳۵۷: ۶۸).

همانند همین نوع اعمال کنترل و بهره‌وری در نهاد ارتش، نهادهای دیگر چون درمانگاه، مدرسه، کارخانجات، گمرکات، ثبت احوال، روزنامه و... تأسیس شد که افراد مختلف را بر بستر شبکه گردآوری اطلاعات در معرض دید قدرت قرار داد که کنترل

آنها را سهل‌تر و رابطه زیست و سیاست را عیان‌تر می‌کرد. تا این زمان در چنین مقیاسی، بدن مطیع و تربیت‌پذیر، هدف حکمرانی نشده بود و ثبت و رؤیت آنها در این مقیاس سابقه نداشت.

این شیوه شناسایی و اعمال قدرت، خارج از دایره رعیت-شاه در تفسیر سیاسی-الهی، در روح خود توجه به بهبود کنترل و نحوه بهتر اداره جامعه از طریق فنون نوین حکمرانی را می‌داد تا تداوم آیین شاهی را. به عبارتی چرخش در حال شکل‌گیری به واسطه دایره دانش-قدرت، یک نتیجه مهم دارد: چگونه حکومت کردن در جهت کارآمدی و بهره‌وری از افراد است، نه امحای آنها. البته در اینجا ذکر این نکته لازم است که این فرآیند، سرعت زیادی ندارد و تنها توان آن در ابتدا کُند کردن و وقفه در چرخ‌دنده‌های به حرکت آورنده آیین کهن شاهی است که این وقفه و تعلیق خود بیانگر یک تغییر نوین در اداره کشور است. این یعنی اینکه شیوه‌ای دیگر در اداره جامعه به شیوه‌های قبلی اضافه شد و استخوان‌بندی جدیدی را قوام بخشید و دیگر اداره جامعه صرفاً از طریق فرامین شاه نبود؛ بلکه در کنار آن، روش جدیدی نیز خلق شد که امکان تداوم قدرت با الگوی متفاوت را مهیا می‌کرد. الگویی که دیگر پادشاه در امر حکمرانی تنها نیست، بلکه بر اساس بس‌گانه‌شدن مجموعه‌ای از نهادها و دانش‌ها در طول سیاست‌گذاری و اجرای آنها در جامعه دخیلند و حول حکومت مرکزی خرده‌نظام‌های کنترل و نظارت تکثیر یافته و فعالند.

نتیجه اینکه پس از مرگ فتحعلی‌شاه، ناشی از تحولات و اصلاحات صورت‌گرفته، ما با پیکر خنجر خورده و زخمی آیین‌شاهی روبه‌رو هستیم که اقدامات جدید، ترمیم این زخم‌ها را با مشکل مواجه ساخت. با ضعیف شدن چنگال پادشاهی بر بدن جامعه، شریان‌های رو به رشدی از خواهندگان اصلاح، بازسازی و درمان در قلب حکمرانی نشست که «چگونه حکومت کردن بر پایه فنون نوین» را چهره بخشید. البته از این گفته نباید چنین برداشت کرد که این تغییرات، فوری و نتیجه یک عمل منسجم و برنامه‌ریزی شده است، بلکه اتفاقاً این فرآیندی است که نتیجه وحدت رویه و الگویی واحد نیست و در حرکت خود با تأخیرها، وقفه‌ها، فراز و نشیب‌ها، پیشرفت‌ها و پسرفت‌هایی مواجهه شده که در لفافه، بنیانی از آیین شاهی را در سازوکارهای خود جای داد، اما حیات آن را با مشکل مواجه ساخت.

### از عباس میرزا تا امیرکبیر: پارادوکس حکمرانی در محدوده سرزمینی

موج تحول‌خواهی با هدف تغییر در گستره و شیوه اعمال قدرت بر افراد، از یک طرف و تلاش برای حفظ قدرت بر پایه قاعده سنت قدمایی از طرف دیگر، صورت‌بندی جدیدی بود که با مرگ عباس‌میرزا، قائم‌مقام فراهانی وارث آن شد. با فوت فتحعلی‌شاه و به قدرت رسیدن محمدشاه، صدراعظم جدید، قائم‌مقام فراهانی در راستای تداوم تحول در حکمرانی ناکارآمد پادشاهی، تغییراتی را در دارالخلافه کلید زد. تصحیح سیستم مالیاتی، تغییر در نحوه کسب مواجب و نحوه هزینه‌کرد درآمدهای دولتی، تأسیس مجلس وزارتی، نظام‌دهی به ارتش و غیره از جمله این اقدامات بودند. اما پاسبانان آیین شاهی که چنین تغییراتی را در راستای ضربه زدن به اقتدار ظل‌الله و به حاشیه بردن آیین قدمایی می‌دانستند، به طرق مختلف به مقابله با آن پرداخته، مانع از اجرای دقیق اقدامات قائم‌مقام شدند؛ تا جایی که سرانجام با فراهم کردن شرایط، مقدمه دستور مرگش به وسیله محمدشاه را فراهم آوردند.

منازعه قائم‌مقام و پاسبانان سنت قدمایی، در واقع تقابل دو نگاه به حکمرانی یا منازعه دو نیرو است که اعتمادالسلطنه در «صدرالتواریخ» با ظرافت خاصی آن را اینگونه نشان می‌دهد: «میرزا [قائم‌مقام] پاره‌ای احکام را به دلخواه خود می‌گذرانید و چنان می‌خواست که سلطان به دلخواه خود نتواند فلان پست را بلند کند و فلان عزیز را نژند نماید. بی‌خبر از اینکه آب و گل ایرانیان و عادت ایشان، سرشته ارادت به پادشاه است و معتقدند که اختیار و اقتدار سلطانی اگر نباشد، اکثر بیچارگان از عزت و نعمت محروم می‌شوند، و ظل‌الله باید مثل ذی‌ظل خود بعضی تفضلات و احساناتش لابشرط باشد که گاهی ذلیلی را عزیز کند و فقیری را غنی سازد تا همه به این امید به درگاه او شتابند و برای این کار همیشه سلطان را باید اختیار و اقتدار کلی باشد که وزرا سد فیض و قطع امید مردم را نمایند. و مرحوم قائم‌مقام برخلاف این عقیده بود» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۱۳۶-۱۳۷). به گفته طباطبایی بر پایه این اعتقاد قائم‌مقام بود که «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت» (طباطبایی ب، ۱۳۹۲: ۱۴۳). این همان پارادوکس در اداره جامعه و هم‌تقابلی است میان دو قاعده برای حکومت کردن.

در این منازعه، سرانجام با مرگ قائم‌مقام و با به صدارت رسیدن میرزا آقاسی، استراتژی

سنت قدمایی دست برتر را یافت، انجام اقدامات برای اصلاح شیوه حکمرانی راکد شد و رساله‌ها و ادبیات منتشر شده در این دوره برای تقویت دایره حکمرانی سنتی کوشیدند. از مهم‌ترین رساله‌های به طبع رسیده در این ایام، رساله «چهار فصل سلطانی» اثر حاج-میرزا آقاسی است که نسبت شاه و جامعه را بر پایه قاعده مشروعیت‌بخش ایرانیان و در چارچوب سلسله‌مراتب عقول توجیه و تبیین می‌کند. این وزیر صوفی‌مسلك با فرض اینکه «هر که عقلش کمتر، نیازمند تربیت بیشتر» است، رعیت را در ردیف نیازمندان به تربیت می‌بیند که سلطان با عقل بیشتر، این وظیفه را برعهده دارد. برای او، این گزاره‌ای اساسی است، زیرا نسبت جامعه و پادشاه را صورت‌بندی می‌کند (ر.ک: زرگری‌نژاد، ۱۳۹۵، ج ۱).

بنابراین با مرگ قائم‌مقام و انتخاب میرزا آقاسی به عنوان صدراعظم، هرچند آیین شاهی با حمایت جریان صوفی‌منشانه، اصلاحات درون حکومتی را سخت و با موانع روبه‌رو کرد، موج تحول‌خواهی در بیرون از دربار نضج و گسترش یافت. در این زمان که میزان آشنایی ایرانیان با پیشرفت‌ها کشورهای اروپایی، بیشتر و نیاز به تغییرات در حکمرانی، عمیق‌تر شده بود، اولین گروه تحصیل‌کردگان به ایران بازگشته و مناصبی کسب کرده بودند و تجارب و دانش خود را در بهبود امور به کار گرفته بودند؛ تعداد سیاحت‌نامه‌ها و سفرنامه‌های چاپ‌شده از ترقی‌های دول دیگر در حال افزایش بود؛ توجه به مرزها، به‌ویژه با از دست دادن سرزمین‌های شمالی و سپس شرقی، جدی شده بود؛ مراودات خارجی افزایش یافته بود و راه ترقی‌خواهی و بهبود حکمرانی را در بیرون از دربار، اندرزنامه‌ها و سیاست‌نامه‌ها باز کرد و مانع از انسداد یا فراموشی کامل آن شد. بنابراین در دوره سلطنت محمدشاه، نه از مرگ اصلاحات، که باید از غلبه استراتژی آیین شاهی بر نوآیین حکمرانی یاد کرد، که همچنان نسبت حکومت و جامعه را در چارچوب اطاعت-امر تبیین می‌کرد.

### امیرکبیر و تقویت استراتژی جدید حکمرانی در برابر پاسداران سنت قدمایی

فوت محمدشاه و بار یافتن ناصرالدین‌شاه با هدایت امیرکبیر، مصادف با کنار رفتن جریان صوفی حامی سنت قدمایی حکمرانی بود. محمدشاه قاجار که عموماً درگیر هرات و جدایی سرزمین‌های شرقی از ایران بود و امور داخلی را تاحد زیادی به صدراعظم

«دخمه‌نشین» خود واگذار کرده بود، نسبت به تغییر در آیین و فنون حکمرانی و استفاده از فنون نو و ایجاد نهادهای جدید، با هدف کنترل و بهره‌وری از افراد از طریق ثبت و رؤیت آنها، به عنوان هدف حکمرانی، تمایل مستمر و طرح مشخصی نداشت. به همین دلیل، علی‌رغم تلاش‌های قائم‌مقام در سال اول بارگاهی «شاه‌غازی»، فضای حکمرانی مبتنی بر احترام به سنت حکمرانی پادشاهی با پشتیبانی جریان عرفانی صوفی‌گری قوت یافته بود. مسئله برای میرزا آقاسی، نه تحول در فنون حکمرانی که برعکس تشبیت آیین شاهی با فراهم کردن نفوذ عرفان کاذب بود. با فوت محمدشاه و صدارت امیرکبیر، این مسیر چرخشی دیگر یافت.

امیرکبیر که وارث ایده‌های عباس‌میرزا و افکار میرزا قائم‌مقام فراهانی، آشنا به طرح تنظیمات عثمانی، پیگیر اختراعات و نوع حکمرانی اروپایی و مطلع از اخبار و اطلاعات سفرنامه‌های مختلف بود، از ابتدای حضور خود در دارالخلافه تهران، طرحی نو برای حکومت کردن پی‌ریزی کرد. این طرح در قالب استراتژی نوآیین جدید از جنس اقدامات عباس‌میرزا اما در سطحی وسیع‌تر بود؛ زیرا هدف از آن، بهبود وضعیت زیستی و تثبیت پایه‌های حکمرانی در مقیاسی وسیع‌تر از دارالسلطنه تبریز بود.

امیرکبیر در جهت نجات ایران، خود را در برابر استراتژی قدمایی قلدرمآبی می‌دید که به دلیل حمایت‌های سنت و استمرار تاریخی، فربه شده و جراحی آن به آسانی ممکن نبود. فلذا به منظور موزون کردن این شمایل، ابزارهای برنده‌ای را به کار گرفت که به مذاق حامیان حکمران سنتی خوش نیامد. صدراعظم، اقداماتی چون آبله‌کوبی، احیای ارتش دائمی، ساخت کارخانه‌هایی برای تولید توپ، سلاح‌های سبک، یونیفورم نظامی برای تأمین نیازمندی‌های ارتش، دایر کردن نخستین روزنامه رسمی کشور تحت عنوان وقایع اتفاقیه، بنا نهادن اولین دبیرستان سبک جدید تحت عنوان دارالفنون، استفاده از معلمین اروپایی، کاهش مخارج دربار، افزایش درآمدهای دولتی از طریق بالا بردن عوارض گمرکی، تعلیق فروش مقامات اداری، نظارت دقیق بر مأموران مالیاتی و وضع مالیات جدید بر تیولداران (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۷۰)، ایجاد راه‌های ارتباطی، ثبت افلاج، تأسیس داراشفا و غیره را آغاز کرد که ضمن تکثر در شیوه‌های اعمال قدرت، زیست و حیات اتباع را در پیوند وثیق‌تری از گذشته با حکومت تحت تأثیر قرار داد. در واقع

حکومت با فراهم کردن بستر سامانه‌های جدید، با تغییر در چرخ‌دنده‌های اعمال قدرت، زیست و حیات بدن‌هایی را که در حیطه نور قدرت بودند، تحت تاثیر قرار داد و دسترسی به نواحی را آسان‌تر ساخت.

این اقدامات در واقع فرصتی برای تنفس استراتژی نوآیین بود که از زیر بار خفقان دوره حکمرانی محمدشاه و صدراعظم محافظه‌کار او بیرون آید. این استراتژی که اساساً خود را در مسیر چگونگی اقدام در جهت بهبود شرایط می‌دید، در وسعتی بیشتر از گذشته -اما در مدت زمانی محدودتر- افراد را رؤیت کرد و با کنترل آنها، بهره‌وری را بهبود بخشید.

امیرکبیر در برابر پاسبانان دست به سینه آیین قدمایی اداره کشور، برای تداوم و حمایت از استراتژی نوآیین حکمرانی، نیاز به نیرویی حامی و توانمند داشت. به همین دلیل در کنار سایر اقدامات، با انتشار نخستین روزنامه منظم توانست در همراهی قشر غیر درباری با اقدامات خود، تاحدودی موفق باشد. در واقع علاوه بر اندرنامه‌ها و سیاحت‌نامه‌ها و برخی گزارش‌ها، با تدبیر امیرکبیر، نوع دیگری از نگارش وارد ادبیات شد که برای حکمرانی از چند جهت اهمیت داشت: آشنا ساختن مردم با تحولات مدرن یا افزایش آگاهی‌های سیاسی عموم مردم درباره اقدامات دارالخلافه و تحولات دول دیگر جهان، ساده و بی‌آلایش شدن متن‌ها درباره مسائل سیاسی و اقدامات درباری، جهت‌دهی عمومی و ترویج سریع اطلاعات سیاسی، اقتصادی و خارجی. در واقع روزنامه «وقایع اتفاقیه» هم سازوکاری برای ارتباط‌گیری با عموم مردم به منظور جهت‌دهی به افکار عمومی بود و هم روشی تنظیم‌گر در خدمت انتشار هنجارهای مدنظر حکومت.

روزنامه وقایع اتفاقیه که به لحاظ فرم، به طور کلی از سه بخش اخبار دارالخلافه، اخبار بلاد سایر ممالک محروسه و احوالات دول خارجه تشکیل شده بود، از نظر محتوا، در کنار اخبار عزل و نصب‌ها، انتشار احکام و دستورات پادشاه، اخبار ترقی‌ها، صنایع و قشون داخلی و به‌ویژه خارجی، در حال ترویج اطلاعات درباره تغییرات در حکمرانی بود. از این زاویه، روزنامه وقایع اتفاقیه -که تا قبل از آن به جز سه شماره کاغذ اخبار که در دوره محمدشاه انتشار یافت- در تعمیق عمومی روش‌های جدید حکمرانی، اتفاقی میمون بود؛ زیرا علاوه بر انتشار اخباری از پیشرفت‌های اروپایی برای اداره کشور، با اشاره به برخی از فرمان‌ها و دستورهای شاه و وزیران، لایه‌هایی از تحولات حکمرانی یا فنون جدید را انتشار می‌داد.

مثلاً در شماره دهم روزنامه وقایع درباره نقش گمرکات در زمینه تأمین کالاهای اساسی آمده است: «در میان اهل انگلیس مدتی است بحث سخت است برای اینکه آیا غله و آذوقه و غیره از خارجه بی‌گمرک داخل ولایت انگلیس کردن صلاح دولت است یا نه. آنها که صاحب املاک‌اند و کارشان زراعت است به این عمل راضی نمی‌شدند، زیرا که نمی‌توانند جنس خود را به قیمت اجناسی که از خارجه می‌آید، به فروش برسانند... از آن طرف آنها که صنعت‌کارند و باید آذوقه را از هر رقم که باشد بخرند، می‌خواهند آذوقه و اجناس را آنچه ممکن باشد، ارزان‌تر بخرند» (وقایع اتفاقیه: شماره ۱۰).

مجموع این اقدامات نشان می‌دهد که امیرکبیر برخلاف عباس‌میرزا، فنون جدید حکمرانی را به حوزه خاصی محدود نکرد و در پی انتظام کلی امور بود. نظم تقی‌خانی به گونه‌ای بود که در آن، حکومت در حکم نهادی تعلیمی و آگاهی‌بخش، وظیفه تأسیس نهادهای جدید، ثبت و رؤیت افراد، نظم بخشیدن به جامعه و بهبود اوضاع جامعه را داشت. به همین دلیل، او حکومت را برای کنترل امور به کار گرفت تا بتواند با کمترین هزینه، بیشترین بهره را در رفع عقب‌ماندگی و اداره بهتر جامعه داشته باشد. به گفته آدمیت، اقدامات امیرکبیر «یک‌سره در چارچوب کرداری جدید، یعنی «استبداد منور» قابل درک است» (آدمیت، ۱۳۸۹: ۲۱۲)، نه کردار قدمایی آیین شاهی.

در همین راستا، آدمیت نیز بر این عقیده است که اجماع بی‌سابقه روشن‌فکران شرقی بر ایده غربی، مسئولیت دولت جهت تعلیم و اصلاح جامعه را ناشی از تناسب آن با وضعیت عقب‌ماندگی کشورهای آسیایی می‌داند، به طوری که دولت‌ها از این طریق موظف به تأمین شرایط پیشرفت کشورهای خود بودند (همان، ۱۳۸۵: ۱۳۹). از این طریق، قدرت حکمرانی تقویت و قدرت‌های موازی حذف می‌شوند. این نکته با برنامه امیرکبیر کاملاً همسو بود؛ زیرا او در جهت تقویت حکومت به عنوان عنصر هنجاربخش «هم به تحدید قدرت والیان خودگردان پرداخت و هم از لحاظ مالی دست به تمرکززایی زد» (همان، ۱۳۸۹: ۲۶۷). بنابراین امیرکبیر در تلاش برای اصلاح در نوع حکمرانی، و نگاه تازه به توان قدرت تلاش کرد تا با اقدامات خود، نوعی «حکومت منتظم» را بنا نهد که در آن، «اداره مملکت را بر پایه قواعدی مشخص استوار سازد و حقوق و جان و مال افراد را از اعمال خودسرانه مصون دارد»<sup>(۶)</sup> (همان، ۱۳۵۳: ۸۶). حتی در نگاه جدید صدراعظم به

قدرت، به گفته میرزا یعقوب‌خان، پدر ملک‌خان، امیرکبیر به فکر برقراری «کنسلیطوسیون» یا «قانون اساسی» بود (طباطبایی ب، ۱۳۹۲: ۱۵۱).

در نتیجه اقدامات امیرکبیر، وارث این نکته است که در نسبت حکومت و جامعه یا سیاست و زیست از طریق سازوکارهای جدید، تغییرات عمده‌ای در حال رخ دادن بود و طرح امیرکبیر با اصلاحات و برنامه‌های چندگانه، اندیشیده یا نیندیشیده هم از طریق بهنجارسازی و مطیع‌سازی بدن‌ها از طریق نهادهایی چون درمانگاه، آموزشگاه، ارتش، مالیات، گمرکات و هم به وسیله نگرانی‌های وی در قبال سلامت عمومی و مواردی چون آبله‌کوبی، با قسمی از حکومت‌مندی پیوند می‌خورد.

با این اقدام‌های میرزا تقی‌خان امیرکبیر و هم‌زمان انتشار نوشته‌های بسیاری درباره راهکارهای برون‌رفت از وضع موجود توسط قشر بیرون از دربار و در نهایت برقراری نوعی پیوند میان این دو جریان، می‌توان ادعا کرد که روند حکمرانی نوآیین، قوت و توانی بی‌سابقه در جهت تغییر آیین شاهی در حکومت کردن یافت. این پیوند با اقدامات ناصرالدین‌شاه همگام شد.

نویسنده ناشناس «شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی» درباره دلیل مرگ امیرکبیر می‌نویسد: «همه غرض از ریختن خون آن مظلوم وطن‌پرست آن بود که بگویند این پادشاه، عادت ملوک قاجار را نگاه داشت» (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۵، ج ۳: ۱۸)؛ عادت ملوک قاجار در قتل صدراعظم‌هایی که خیال تغییر سنت قدمایی اداره کشور را داشتند.

## نتیجه‌گیری

پیش از جنگ‌های ایران و روس با سیطره کامل آیین قدرتمند پادشاهی، استفاده از فنون نوین ثبت، رؤیت، نظارت و سپس کنترل عقلانی‌تر و بهره‌وری بیشتر از افراد، مسئله<sup>۱</sup> قدرت نبود و حکومت با تکیه بر «دایره تکلیف‌گرایی» برآمده از تفسیر سیاسی-الهی، رابطه خود با جامعه را تنظیم می‌کرد. به همین دلیل، سیاست‌ها و رویه‌ها برای کنترل، نظارت و هدایت افراد بر بستر نظام ثبت و رؤیت‌پذیرسازی شکلی بسیار پراکنده، محدود و به طور طبیعی، بسیار شکننده و ناکارآمد داشت. در نتیجه نهادهایی برای



کنترل و نظارت مستمر و کارآمد به صورت منسجم شکل نگرفت و سیاست‌ها و تصمیم‌ها، بدون توجه به تفکیک‌گذاری، طبقه‌بندی، آموزش و تعلیم و بازپروری جمعیت ساکن در مرزها بود. اما پس از جنگ‌های ایران و روس، به دنبال آگاهی حاصل‌شده از علل شکست و دلایل عقب‌ماندگی ایران، پویشی انتقادی از نحوه حکمرانی موجود - به عنوان عامل اصلی صورت‌بندی وضعیت ایران - شکل گرفت که توانست پرسش‌چگونه حکومت کردن، به عنوان پرسش زمانه را برجسته کند و از این طریق، امکان شکل‌گیری فنون و نهادهای جدید برای قاعده‌مندسازی هرچه بیشتر را فراهم آورد.

بنابراین «چگونه حکومت کردن»، پرسشی بود برای یافتن راه‌حل عبور از وضعیت نامساعد آن زمان، از طریق ایجاد تغییر در شیوه حکمرانی سنتی ایران به واسطه تأسیس نهادهای جدید که به‌مرور توانست نسبت زیست و سیاست (رابطه حکومت و جامعه) را بر مدار جدیدی قرا دهد. به عبارتی برای کنترل قاعده‌مندتر و کارآمدتر، تغییراتی در گستره و شیوه اعمال قدرت اعمال شد که خواسته یا ناخواسته در نسبت حکومت و جامعه، تغییراتی را به وجود آورد که با مناسبات پیشین متفاوت بود؛ تغییراتی که از طریق تأسیس و توسعه نهادهایی مانند ارتش و نیروی نظامی به منظور تقویت بنیه دفاعی و نظم‌بخشی داخلی، کارخانه‌های نظامی و صنعتی به منظور تأمین کالاهای مورد نیاز، تأسیس و گسترش مدارس در سطح کشور به منظور تربیت نیروهای مورد نیاز در علوم مختلف، تأسیس شفاخانه و ارتقای وضعیت بهداشت عمومی به منظور حفظ صحت و سلامتی افراد و افزایش جمعیت، ایجاد عدالت‌خانه به منظور تناسب جرم و مجازات و کنترل خاطیان و غیره - در مجموع آنچه می‌توان نظام ثبت و گردآوری داده‌ها نامید - در یک فرآیند، شبکه هم‌پیوند قاعده‌مندساز در حکمرانی (عقلانیت جدید حکمرانی) را شکل دادند که با نظم دادن به محیط، زیست را تحت تأثیر قرار داد.

در واقع این نهادها بر بستر فن نظارت و مرئی کردن<sup>۱</sup>، به‌مرور جامعه را در معرض دید قدرت قرار داد و امکان افزایش بهره‌وری و ایجاد فرمان‌برداری عقلانی‌تر، کارآمدتر و منسجم‌تر، به منظور حفظ و تداوم پایه‌های قدرت را فراهم آورد. به شکلی دیگر باید گفت که مجموع این اقدامات، فنون جدید برای اعمال قدرت بر ابژه‌های رؤیت‌شده‌اند

که باید آنها را به صورت پیوندهایی که ساخته می‌شوند، یا پیوستگی‌هایی که پذیرفته می‌شوند، یا حذف‌هایی که انجام می‌شوند، دید.

بنابراین در زیر این تغییرات است که می‌توان جابه‌جایی چرخ‌دنده‌های اعمال قدرت را دید و از خلال این جابه‌جایی، قلمرو و مقیاس ابژه‌های رؤیت‌شده قدرت و انبوهی از نهادهای جدید را که تاکنون در محور اعمال قدرت وجود نداشتند، شناسایی کرد. در نتیجه، این تغییر در چرخ‌دنده‌ها، هم موجب کند شدن، تعلیق و وقفه قاعده و برخی ویژگی‌های الگوی حکمرانی قدمایی و هم موجب تغییر هدف حکومت کردن و هم موجب تغییر نسبت زیست و سیاست شد که نقطه هارمونی آن رؤیت‌پذیری بود؛ زیرا تفکیک، سنجش، تربیت، تعلیم، کنترل، هدایت و بهره‌برداری از فرد جز از طریق رؤیت‌پذیر کردن افراد در مقیاسی گسترده ممکن نیست.

#### خلاصه تمایزات و تفاوت‌ها

نوآیین حکمرانی	سنت قدمایی اداره جامعه	استراتژی‌های حکمرانی در ایران از ۱۲۰۶
درون جامعه‌ای و با ماهیتی تکنیکی	فراجامعه‌ای دارای ماهیتی حقوقی	ماهیت آنها
بر پایه بس‌گانگی <sup>(۷)</sup> و تکثر اعمال قدرت از طریق نهادهای جدید	بر پایه تمرکز و دستور پادشاه و شکل‌گیری امر-اطاعت	شیوه اعمال قدرت
چیزها و بدن‌ها (فرد و جمعیت) دارای طبقه‌بندی و دسته‌بندی	اتباع (توده‌های غیر طبقه‌بندی شده، غیر رؤیت‌شده)	ابژه‌های اعمال کنترل
مقیاس در حال رشد اعمال قدرت بر ابژه‌های رؤیت‌شده	مقیاس اعمال قدرت بر ابژه‌های رؤیت‌شده محدود و غیر محاسبه‌پذیر	مقیاس اعمال کنترل
نظارت، کنترل و بهره‌وری	-----	فنون و روش‌ها
شبکه بهنجارسازی	الهی-سیاسی	قاعده حکمرانی

## پی‌نوشت

۱. زرگری‌نژاد از این رساله با عنوان داستان «سؤال و جواب حکیمانه» نام می‌برد.
۲. نکته پر اهمیت در این تحلیل، تعریف رعیت به «چیز» هاست که در تسخیر راعی دارای عقل است؛ چیزهایی که صلاحش در ید راعی است؛ یعنی راعی باید با به‌کارگیری عقل و منطق و استفاده از احکام الهی، چیزها را تربیت و اداره کند.
۳. مراد از تدبیر منزل و سیاست مدن، «اظهار فرمودن آثار عقل و به کار بردن انوار آن است در منزل و در مدن و آن بر وجهی است که مودی بر صلاح امر دین و معاد و آخرت بشود» (کشفی به نقل از: زرگری‌نژاد، ۱۳۹۵، ج ۱: ۲۰۰).
۴. مصحح سفرنامه میرزا صالح شیرازی و از مورخان و سندپژوهان معاصر ایران.
۵. طباطبایی در این‌باره معتقد است: «عباس‌میرزا در جست‌وجوی فهم علل و اسباب انحطاط ایران دستور داده بود ترجمه‌هایی از نوشته‌های تاریخی اروپایی فراهم آورند و هم او بود که دستور داد به عنوان مثال، کتاب تاریخ‌نویس انگلیسی، ادوارد گیبون با عنوان «انحطاط و سقوط امپراتوری رم» را به فارسی ترجمه کنند» (طباطبایی الف، ۱۳۹۲: ۹۳).
۶. پس از مورد غضب قرار گرفتن امیرکبیر، وی در دیداری با پادشاه، جمله‌هایی را بیان می‌دارند که نشان از اقدامات او در جهت نظم و انتظام بود: «این مملکت را من به نظام کرده‌ام و این همه کارهای صعب را به کام آورده‌ام. این دبیران و دفترخانه‌ها از من آراسته شد و این لشکر و قورخانه از من پیراسته شد» (سپهر، ۱۳۴۶، ج ۳: ۱۱۵۲).
۷. بس‌گانگی عبارت است از متکثر شدن محل‌ها و شیوه‌های اعمال قدرت بر ابژه‌ها و صحبت از قدرت به جای یک قدرت.

## منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۰) ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشرنی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۳) ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، گستره.
- (۱۳۸۵) اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، خوارزمی.
- (۱۳۸۹) امیرکبیر و ایران، تهران، خوارزمی.
- آدمیت، فریدون و هما ناطق (۱۳۵۶) افکار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در آثار منتشرنشده دوره قاجار، تهران، آگاه.
- افشار، میرزا مصطفی (۱۳۴۹) سفرنامه خسرومیرزا به پترزبورگ، به کوشش محمد گلین، تهران، کتابخانه مستوفی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۴۹) صدرالتواریخ، شرح حال صدراعظم‌های پادشاهان قاجار، تصحیح و تحشیه محمد مشیری، تهران، سازمان وحید.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۵) تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی اول)، تهران، علمی و فرهنگی.
- خالقی، احمد (۱۳۸۵) زبان، قدرت و زندگی روزمره، تهران، گام نو.
- خدیدو، طاهر (۱۳۹۲) قانون و زیست سیاست در عصر رضاشاه، رساله دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، رشته علوم سیاسی (گرایش اندیشه سیاسی)، استاد راهنما دکتر احمد خالقی.
- رویان، سمیرا و صمد سامانیان، و مسعود علیا (۱۳۹۵) «نسبت رؤیت‌پذیری با قدرت در اندیشه فوکو»، فصلنامه حکمت و فلسفه، سال دوازدهم، شماره ۴ (پیاپی ۴۸)، زمستان.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۹۵) سیاست‌نامه‌های قاجاری، سی‌ویک اندرنامه سیاسی عصر قاجار، جلد ۱ و ۲، تهران، نگارستان اندیشه.
- ژوبر، پیر (۱۳۴۷) مسافرت به ایران و ارمنستان، ترجمه محمود مصاحب، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- سپهر، محمدتقی (۱۳۴۶) ناسخ‌التواریخ (تاریخ قاجاریه)، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، اساطیر.
- شاردان، ژان (۱۳۴۵) سیاحت‌نامه شاردان، ترجمه محمد عباسی، تهران، امیرکبیر.
- شیرازی، میرزا صالح (۱۳۴۷) سفرنامه میرزا صالح شیرازی، به کوشش اسماعیل رائین، تهران، روزن.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۹۲ الف) تأملی درباره ایران، مکتب تبریز و مبنای تجددخواهی، تهران، مینوی خرد.
- (۱۳۹۲ ب) تأملی درباره ایران، نظریه حکومت قانون در ایران، تهران، مینوی خرد.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸) مراقبت و تنبیه، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشرنی.
- (۱۳۸۳) اراده به دانستن، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشرنی.

----- (۱۳۸۹) تئاتر فلسفه، گزیده‌ای از درس‌گفتارها، کوتاه‌نوشت‌ها و گفت‌وگوها، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشرنی.

----- (۱۳۹۰) تولد زیست سیاست، درس‌گفتارهای کلژدو فرانس ۱۹۷۸-۱۹۷۹، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران، نشرنی.

----- (۱۳۹۱) باید از جامعه دفاع کرد، درس‌گفتارهای کلژدو فرانس ۱۹۷۵-۱۹۷۶، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران، رخداد نو.

----- (۱۴۰۰) امنیت، قلمرو، جمعیت، ترجمه محمد سیدجوادی، تهران، چشمه.

قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳۵۷) نامه‌های پراکنده قائم‌مقام فراهانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.  
قهرمانی، میثم (۱۳۹۸) حکومت‌مندی فقه مشروطه و پارادوکس دین و دولت ملی، رساله دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، رشته علوم سیاسی (گرایش اندیشه سیاسی)، استاد راهنما دکتر داوود فیروزی.

گاردان، کنت آلفرد (۱۳۶۱) مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه عباس اقبال، تهران، نگاه.  
مقدور مشهود، امیر (۱۳۹۶) زیست سیاست ایرانی (تبارشناسی بخشی از حقیقت جاری در زندگی) تهران، گام نو.

مینوی، مجتبی (۱۳۲۵) مجموعه یادداشت‌های اولین کاروان معرفت، مجله شرق.

----- (۱۳۲۸) مجموعه یادداشت‌های جلب مهاجرین اروپایی، مجله شرق.

نجف‌زاده، رضا (۱۴۰۱) تجدد رمانتیک و علوم شاهی، تهران، مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

نفیسی، سعید (۱۳۸۳) تاریخ اجتماعی سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران، اهورا.

مجموعه شماره‌های روزنامه وقایع‌الافتاقیه (شماره‌های ۱ الی ۱۰).

نامه فتحعلی شاه به عباس میرزا، در پرویز بدیعی (۱۳۷۰) مجله گنجینه اسناد بهار، شماره ۱.